

پوهنځی ادبیات

Adab. Kabul
Vol.6, No.5, Qaws-Jadi 1337
(November-December 1958) - Jan, 59

علمی ، ادبی ، تحقیقی
تاریخی ، فلسفی ، اجتماعی

Ketabton.com

ادب

ادب

مجله دو ماهه

هیأت مراقبت

ملک الشعرا استاد بیتاب
پروفیسر محمدعلی میوندی
دکتور غلام عمر صالح
دکتور سید محمد یوسف علوی

شماره پنجم سال ششم قوس - جدی ۱۳۳۷ مطابق دسمبر - جنوری ۱۹۵۸-۱۹۵۹

نویسنده گان این شماره	شماره	مضامین این شماره
مترجم علی محمد زهما	۱	مسائل و ارزشهای اجتماعی
» محمد نسیم نگهت	۱۵	نقاشی ایتالیا در قرن ۱۶
» نور احمد شا کر	۲۶	لامارتین
تبع محمد رحیم الهام	۲۹	زبانهای بشر
مترجم ح . ک	۴۲	جنبش رومانسیزم
» حبیب الرحمن هاله	۴۵	آیا امید آید که
» داکتر یوسف علوی	۴۹	نور جهان و جهانگیر
اداره	۵۳	اخبار پوهنچی ادبیات
— —		یک نامه ناپلیون

مسائل و ارزشهای

اجتماعی

نویسنده : پروفیسر جان کرپر

مترجم : هلی محمد زهما

معمولاً بعضی از شرایط اجتماعی مانند جنایت ، غربت ، لغزشهای جوانی ، فحاشی ، بیکاری ، حادثات ترافیکی و امثال آن نامرغوب و ناگوار تلقی گردیده که عنوان « مسائل اجتماعی » تحقیق و بررسی میگردد . مسلم است که چنین شرایط اجتماعی را بنگاه سرسری دیده مسائل اجتماعی می نامند زیرا حل چنین مسائل از دست یک نفر و یا یک تعداد افراد پوره نبوده نیازمند اقدام دسته جمعی میباشد . از همین جاست که اگر شخصی در پدیده های مسائل اجتماعی خوبتر خیره شود با مشکلات نظری و عملی ای روبرو خواهد گردید که هرگز در فکر آن نبوده .

آیا مسأله اجتماعی چیست ؟ - برای ایضاح موضوع یک فرضیه ابتدایی

را که « یک وضع ناگوار اجتماعی یک مسأله اجتماعی است » بررسی می نمایم . اولتر از همه باید دانست که علل و اسباب این وضع ناگوار چه چیز است ؟ به مجردیکه این سوال بخاطر ما خطور میکند خورد را در قلمرو ارزشها می یابیم زیرا ناگوارای های اجتماعی بر ارزشها انکاه دارد . تحت سیستم ارزش دموکراسی ، طور مثال ، تبعیض نژادی و حقیر دیدن سیاه پوستان اکثر مضر و ناگوار تلقی میشود چه این وضع خلاف ایده آل دموکراسی یعنی « برابری بدون در نظر گرفتن نژاد و عقیده » میباشد . اما در جامعه ای که از چندین فرقه متشکل است تبعیض نژادی و حقیر دیدن یک فرقه های دیگر را یک امر عادی بوده مضر و ناگوار تلقی نمیگردد . بعبارت دیگر تبعیض نژادی و امثال آن نمیتواند در ردیف مسائل اجتماعی قرار گیرد .

بر علاوه ، در نظر باید داشت که ممکن است شرایط اجتماعی یک جامعه تنها برای یک طبقه مضر بوده بسائر طبقات ضرری عاید ننماید . پس از جنگ جهانی اول ، طور مثال ، زراعت امریکا و زندگی اقتصادی کسانیکه بر زراعت اتکاه داشت برای بیست سال به بحران سرسام کنی مواجه گردید . علت یگانه آن عدم توازن بین محصولات زراعتی و غیر زراعتی بود . این مثال میرساند که در آن عصر بزارعین « ارزشی » قابل نبودند . زارعین مجبور بودند که محصولات زراعتی شانرا در بازار آزاد بفروش رسانیده اسباب ولوازم مورد ضرورت شانرا از بازار کنترل شده تهیه بنمایند . علمای اقتصاد زراعتی تا اندازه ای ازین تباین و دورنگی ناراضی بنظر میرسیدند و این امر را یک ناعدالتی اجتماعی میدانستند . اکثر شهر نشینان از مسائل اجتماعی بکلی بیخبر بودند و فقط گاهگاه صدای شکایت و اخطار زارعین را می شنیدند . آنها این وضع را بنابر مصالح عمومی مضر و ناگوار ندانسته خوش بودند تا از مفاد نرخیهای نازل محصولات زراعتی استفاده کنند . مردم امریکا با وجود غربت و بدبختی زارعین این مسأله را یک مسأله اجتماعی نمیدانستند . همین طور یک تعداد زیاد شرایط دیگر اجتماعی وجود دارد که بعضی طبقات را متأثر ساخته بنظر شان یک مسأله اجتماعی می نماید در حالیکه طبقات دیگر آنرا احساس ننموده مسأله اجتماعی نمیدانند .

تعلل :- ضرر و نقصان شرایط اجتماعی بذات خود مسائل اجتماعی را بمیدان نمی کشاند . بعضی اوقات برای شرایط مضر و ناگوار دلائلی می تراشند یعنی بطور غیر مستقیم آنها را مفید نشان میدهند . مثلاً « ما بایست همیشه فقیر و بی چیز هم داشته باشیم » . ازین گفته چنان بر می آید که ناداری و بیچیزی امری است که لابد وجود دارد . در ادوار بسیار قدیم علمای الهیات شرایط نامساعد اجتماعی را مجازاتی میدانستند که خداوند بر مردم ، بنابر سرکشی از او امر و نواهی حضرتش ، نازل کرده . مشقت و زحمت انسان را چنین تعلل می نمودند : « مشقت و زحمت خوب است زیرا انسان را باسجیه و متین میسازد و نیز انسان میتواند از راه مشقت بارزشهای روحی پسی ببرد » .

از ایضاحات بالا بر می آید که برای مضر بودن مسائل اجتماعی یک تعریفی که جامع افراد و مانع اغیار باشد، نمیتوان پیدا کرد. پس، لازم است که توجه خود را به فورمولهای دیگر فرضیه مسائل اجتماعی معطوف داریم. درینصورت نه تنها برای مسائل مختلف و متنوع اجتماعی تعریف جامعی تهیه میتوانیم بلکه برای فهم و درک خود مسائل اجتماعی بلکه ای پیدا خواهیم کرد. مسائل اجتماعی یک جمعیت از نظر تصادم ارزشهای آن جمعیت تعریف میشود.

تاریخ مثالهای بارزی از شرایط مضر و ناگوار اجتماعی را بما تقدیم میکند و نشان میدهد که شرایط مذکور بنظر مردمانیکه تحت آن شرایط زندگی میکردند، مضر و ناگوار نبوده بلکه یک امر حتمی تلقی میگردد. بردگی، بیچیزی، قحطی، تبعیض نژادی، استثمار و جنگ در یک قسمت زیاد تاریخ یک امر معقول، پسندیده و حیاتی پنداشته می شد. اما در عصر حاضر هر یکی از این شرایط تحت بحث بوده و کسی مجبور نیست که از روی تعلل آنها را لابدی، حیاتی و گوارا بداند، بر عکس سعی بعمل می آید که اینسان شرایط را اگر موجود باشد از بین ببرند و اگر موجود نباشد از وقوع آنها جلوگیری نمایند. خلاصه، شرایطی را که در بالا ذکر شد در تاریخ معاصر «مسائل اجتماعی» میدانند، زیرا انسانهای امروزی دارنده یکنوع ارزشها و مفکوره های است که با شرایط فوق سازگاری ندارد.

شاید انسانهای امروزی باین مفکوره که «زمام امور و اداره جامعه بدست عقل سپرده شود» ارزشی زیادی را قایل می گردند. انسانهای قدیم حتماً ایجابات جهان اجتماعی خود را قبول میکردند، اما انسانهای امروزی، خاصهً در غرب؛ برای امحای رسوم و عادات ناگوار قد علم نمودند. انسانهای امروزی با اسلحه «آیده آلوجی پلان» مجهز اند. استعمال «انسانهای امروزی» بصورت کلی درست نیست زیرا مردمانی امروز وجود دارند که حیات و زندگی شان از امروز نیست، از آنرو آنها را انسانهای امروزی نمیتوان نامید. انسانهای امروزی، جهان غرب آیده آلوجی پلان سازی را دانسته گرد هم جمع می گردند و برای پیشرفت جوامع خود پلانهای پسندیده طرح می کنند. ما هم در امریکا اشخاص داریم که اگر برای از بین بردن تعصب نژادی کار نمیکند - برای از بین بردن تبعیض

نژادی فعالیت مینمایند . در اکثر ممالک امروزی جهان مردمانی پیدا میشود که برای تحریم جنگ مشغول فعالیت میباشند . در حقیقت با اثر فعالیت های همین گروههای متناقض است که بعضی قسمت های زندگی مردمان امروزی وارد صحنه مسائل اجتماعی میگردد . مسائل اجتماعی بخودی خود تبارز نموده بلکه تصادم ارزش ها در بوجود آمدن آنها کمک میکند .

تصادم ارزشها در مراحل مختلف مسائل اجتماعی صورت میگیرد: (۱) گاهی

اوقات تصادم ارزشها در اثر اینکه یک مسأله اجتماعی حقیقتاً وجود دارند یا نه، پیدا میشود. فرصتیکه اصلاح طلبان امریکای شمالی مردمان امریکای جنوبی را علیه موه سسه بردگی تحریک مینمودند موه سسه بردگی را یک مسأله اجتماعی مینامیدند ، لیکن سفید پوستان امریکای جنوبی موه سسه بردگی را نه برای غلامها و نه برای سفید پوستان آزاد یک مسأله اجتماعی میدانستند بلکه آن را یک وسیله تبلیغات مردمان امریکای شمالی میدانستند. درین فرصت مسأله مهم آن بود که آیا موه سسه بردگی مضر تلقی میشود یا خیر؟ و اگر مضر بود برای که بود؟ اکثر مسائل اجتماعی پیش از آنکه در باره آن ها اقدامی بعمل آید از مرحله تعریف گذشته میباشد . (۲) وقتیکه افراد یک ملت یک شی را مضر و ناگوار دانست از همان لحظه از مرحله تصادم خارج میشوند و متوجه طرح پلانی میشوند تا بر اسطه آن همان چیز مضر و ناگوار را تغییر و تحول دهند. علی الاکثر اشخاص و یا گروههایی وجود دارد که بعضی شرایط اجتماعی را مضر میدانند ، لیکن در آن باره چیز کرده نمیتوانند ، بعلمت اینکه یا آن «مسأله خیلی بزرگ» میباشد و یا اینکه مسأله مزبور مطابق ذوق و مفاد یک دسته مردم میباشد، یا اینکه اگر در آن باره بکدام اقدام مستقیمی دست زنند بجای اینکه مرتفع گردد و خیم تر نخواهد شد.

بعضی اوقات کسانی که نظریه بالا را اظهار میکنند در اظهار آن صادق میباشند اما بعضی اوقات مشکلاتی را که در راه اصلاح و یا مرتفع نمودن آن می تراشند مبالغه آمیز و غرض آلود بوده اصلاح وضع جامعه را به تعویق می اندازند . ما لکین محلات و کرچه های کثیف در وقت ساختن عمارات جدید بدامان مشکل تراشیهای مبالغه آمیز دست میزنند . زیرا داشتن محلات و کرچه های کثیف به نفع

شان تمام میشود. بعبارة دیگر اگر از اقدام جدی درباره حل این مسأله اجتماعی محاسبه های کوشیف تجاهل نموده به مشکلاتی که تو چه کنیم بهمان نتیجه خواهیم رسید که چند سطر قبل ذکر کردیم یعنی آرام بنشینیم و اقدام نکنیم. مردمان اصلاح طلب همیشه و در همه جایی رحم و بی عاطفه تلقی میشوند.

حتی در بین آن نانی که از صمیم دل خواستار حل مسأله اجتماعی میباشند در طرز و مسائل حل آن توافق نظر وجود داشته نمیباشند. در اینجا تصادم ارزشها میان می آید. اکثر مردم، طرز مثال، عقیده دارند که میگزاری مخصوصاً پدیمان زیاد مضر است زیرا باعث حوادثی از قبیل فحاشی، ناکفایتی در کار و غیره میگردد. در اینکه میگزاری مضر است در بین اصلاح طلبان طبعاً توافق نظر وجود دارد لیکن برای رفع این مسأله چه چاره باید کرد؟ بعضی ها معتقداند که برای اینکار وقتی تعیین گردد و دیگران عقیده دارند که یگانه وسیله علاج آن همانا تعلیم و تربیه است. راجع بهر مسأله اجتماعی و مرتفع نمودن آن عقاید و نظریات مختلفی وجود دارد، البته پیش ازینکه درباره رفع آن اقدام می صورت گیرد مباحثه ها بعمل آید تا با کثرت آراء چاره رفع آن تعیین شود.

عقده گشائی ها به ارزیابی ضرورت دارد :- این نکته را بخاطر باید داشت که حل مسائل اجتماعی شرایط ضد شرایطی را بوجود خواهد آورد که برای معالجه درد اجتماعی توصیه شده است. طرز مثال، برای جلوگیری از حادثات ترافیکی باید در هر موتر یک ناظر حکومت مقرر گردد تا راننده را نگذارد که در فی ساعت پیش از چهل و پنج میل براند. فرض کنیم این تشخیص درست و بجا بوده و باندازه کافی از وقوع حادثات ترافیکی جلوگیری کند، ولی در همین زمان اختیار نمودن چنین یک سیاست خوی و عادات و شخصیت مردم را بسمت دیگر منحرف خواهد ساخت و هم لازم است تحولات بسیار اساسی صورت گرفته شود. مسافرت در چنین موترهای کنترل شده از یکسو وقت مسافرت را ضایع خواهد کرد و از طرف دیگر کمر بودجه را خواهد شکست. همچنین اگر سیاست ترافیکی چهل پنج میل فی ساعت جامه عمل پوشد زحمات چندین ساله انجینیران، که برای سرعت موترها مصرف گردیده، بهدر خواهد رفت و شرکت های

موتر سازی مجبور خواهد شد تا در جهان موتر سازی اساس دیگری را سراغ نمایند
بر علاوه سرعت برای بعضی ها ارزش نا مرئی روحیاتی دارد . سرعت بذاته
یک ارزش فوق العاده دارد زیرا نمی گذارد وقت مامفت و رایگان از کف
برود . اگر از سرعت رفتار موتر کاسته میشود بسیاری مردم آنرا یک امر نامعقول
دانسته محرومیت از حقوق و آزادی شخصی خواهند دانست . گرچه در اینجا
مقصود ما صحبت بر له و با علیه میاست تر افیکی نمیباشد ، باید نا گفته نگذاشت
که حل مسائل اجتماعی مسائل کوچک و فرعی را بر جود میآرد . این حقیقت
که هر مسأله اجتماعی یک محصول فرعی دارد علی الاکثر مانع اقدام در راه حل
مسائل اجتماعی میگردد و هم این حقیقت در حین زمان بر کمیت امکانات عدم
موافقه ارزشهایی خواهد افزود که مسائل اجتماعی را مرتفع میسازد .

اصلاح عملیه دفع و رفع است :- روی این نکته که مسأله اجتماعی را کاملاً
از بین و بن برکنیم و جنبه های مضر آنرا اصلاح کنیم عدم موافقه ارزش ها
بصیدان می آید . چنانچه می بینیم که یک دسته مردم برای رفع محلات کثیف
همت بخرج داده میخو اهند برای کار گر اینکه عایدات شان نا چیز است منازل
درستی بنا کنند . دسته دیگر برای بهبود وضع صحی باشند گمان محلات
کثیف خواهد کوشید چه بنظر آنها علالت و ناتندرستی آنها از همین کثافات
نشأت کرده . و بسیار ممکن است برای تداوی آنها به تأسیس شفاخانه های رایگان
اقدام کنند . با آنهم این عملیه آنها علیه کسانی خواهد بود که برای از بین بردن
محله های کثیف جدیت دارند . کسانی که طرفدار اصلاح و بهبوده وضع اجتماعی
میباشند اگر در صدد از بین بردن علت اساسی نیستند برای خود یک سلسله دلایلی
دارند : حل مسأله وقت زیاد را در بر میگیرد در حالیکه اصلاح آن لازم است
بصورت فوری و آنی صورت گیرد . گرچه این دلیل تا یک اندازه درست است
زیرا که چنین اتفاق هم می افتد که اصلاح طلبان علت اساسی مسأله اجتماعی را قلع
و قمع نتوانند . و هم-ین چیز باعث میگردد که حل مسأله مشکل تر گردیده از
دائر امکان بیرون گردد .

علل مسائل اجتماعی اکثر فهم و کنترل شده نمیتواند :- از گفته های بالا چنین مستفاد نمیشود که علل مسائل اجتماعی فهم و کنترل شده میتواند. محصلین دقیق و محطاط مسائل اجتماعی مانند نویسنده های معروف راجع به علل اجتماعی فکر نمی کنند. مفکوره علت در مورد مسائل اجتماعی خیلی فریبنده است از همین لحاظ اکثر محصلین و متبعین مسائل اجتماعی در مورد تشخیص علت و معلول نادرست فکر میکنند. درین مورد نیز مشکلات چندی متوجه متبعین مسائل اجتماعی میشود. نخست آنچه را که علت تشخیص میکنند بذاتش معلول علل دیگری میباشد درینوقت بر متبع و محقق مسائل اجتماعی است که شرائط گذشته معینی را تحقیق و تتبع نماید که علل اساسی میباشد ، تا بدینوسیله تسلسل علل و معلول ها را پیدا کند. کنترل «مسائل اجتماعی» بعد از درک و فهم علل صورت میگیرد زیرا هر علت معلولهای متعدد گوارا و ناگوار داشته می باشد. خلاصه ، اکثر مسائل اجتماعی نتیجه و معلول چندین علت بوده از یک علت متأثر نمیشود. بعباره ساده علل مسائل اجتماعی مرکب است اگر از بین علل متعدد و مرکب یک یا چند علت را انتخاب کنیم در تشخیص علل مسائل اجتماعی سهو بزرگی را مرتکب شده ایم .

آ یا مسائل اجتماعی را جامعه شناسان تشخیص میکنند یا خود جامعه؟ مادرینجا تنها این مفکوره را که مسائل اجتماعی یک جامعه در اثر تصادم ارزشهای دسته های مختلف آن جامعه بوجود می آید ، مطالعه کردیم . این مفکوره یگانه مفکوره علمای اجتماعی نمیشود. بعضی ها مسائل اجتماعی را عبارت از شرایطی میدانند که توسط علمای علم اجتماع ، علمای اقتصاد و علمای مسائل سیاسی بحیث مسائل اجتماعی معرفی می گردد. منطق این نقطه نظر نسبت به جنبه ها و پهلوهای علمی آن بهتر میباشد. طرفداران این نظر از روی قیاس یک قضیه را کت را بکار انداخته میگویند : وقتیکه کسی مریض شود نزد داکتر میرود نه نزد قصاب ، اگر دعوی حقوقی داشته باشد نزد حقوق دان میرود نه نزد دوزشکار ، اگر موترش خراب شود دزدان جینر میرود نه نزد رادیوساز ، پس اگر مسأله اجتماعی پیدا شود چرا نزد جامعه شناس مراجعه نکنیم .

از نگاه سرسری منطق این مقایسه درست و بجاست و مانند بسا مقایسه های دیگر مرز و نوبت می باشد. اگر موضوع مذکور را با احتیاط مورد غور و تعمق قرار دهیم مشاهده خواهیم کرد که مقایسه های بالا از عهده آزمایش دقیق و عالمانه بدرآمده نمیتواند. داکتر، طور مثال، در امور صحتی مرجع موثق میباشد مگر این موقف موثق وی نتیجه مستقیم صلاحیت و شایستگی وی شده نمیتواند. چون یک مرجع موثق پذیرفته شده کسب شهرت و صلاحیت کرده است. اهل جامعه هنوز آماده نیست که تشخیص نیک و بد و یا چگونگی اقدام را بیکدسته متخصصین اجتماعی واگذار و بآنها اعتماد نماید. اما روزی رسیدنی است که اهل جامعه این عمل خطیر را بیکدسته علمای اجتماعی سپرده و بآنها اعتماد کند. در حال حاضر درین قسمت اقدامی نگر دیده زیرا در حال حاضر مردم بفهم خود اعتماد داشته معقدند که خودشان مسائل اجتماعی را تشخیص میتوانند و بنظرشان نقطه مهم اینست که بچه صورت نقطه نظر خود را بدیگر ان بفهمانند و برای تطبیق و تعمیل آن نقطه نظر اشخاص مناسبی پیدا کنند. در جهان امروز به علمای علم اجتماع چندان مراجعه نمیشود و اگر احیاناً مراجعه شود مطابق توصیه آنها کاری نمیکند.

نا گفته نماند که حکومت فدرال امریکا از علمای علم اجتماع استمداد می جوید ولی باین امر مخالفت جدی بعمل می آید و چنین معلوم میشود که حقیقتاً اکثر مردم آرزو ندارند که شرایط اجتماعی را برای بهبود مردم بدانند؛ چیزیکه آنها میخواهند بدست آوردن نمایندگی در حکومت است. تا در آن صورت از یک نقطه نظر مخصوص بیک مسأله اجتماعی متوجه گردیده و انمود ساز دکه مسأله را که وی خاطر نشان ساخته یگانه مسأله اجتماعی است. مثلاً تعیین اجرت کارگران یک مسأله اجتماعی است. اما نه کارگران و نه کارفرمایان قضاوتی را قبول میکنند که از طرف متخصصین بیخبر در راه حل آن مسأله اجتماعی بعمل آید که به خیر و فلاح تمام جامعه تمام میشود. برعکس هر جنبه بصورت مستقیم یا غیر مستقیم از موقف قوت خود کار میگیرد تا مسأله را بنفع خود فیصله کند. این گفته در باره سایر مسائل اجتماعی مصداق پیدا میکند.

نا گفته نماند که نظریه عموم هرگز به نظریه تحلیل کنندگان مسائل اجتماعی و متخصصین شرایط اجتماعی واقعی نخواهد نهاد. و با آنها اجازه نخواهد داد که برای اصلاح و بهبود شرایط ناگوار از پلان خود کارگیرند.

از گفته های بالا نباید چنین فکر کرد که جامعه شناسان و متخصصین امور اجتماعی کاملاً بیکار بوده در رفع مسائل اجتماعی سهم نمیگیرند. تتبعات و تحقیقات علمای اجتماعی در رفع مسائل تأثیرات بسزائی دارد مگر این تأثیرات بصورت مستقیم نبوده بلکه بصورت غیرمستقیم صورت میگیرد. اکثر علمای اجتماعی، بحیث استاد، در پوهنحی های معروف امریکا سرگرم تدریس می باشند. این علما مسائل اجتماعی را بصورت یک مضمون تدریس مینمایند، مقالات و کتب زیادی درین قسمت می نگارند. پس محصلین پوهنحی ها از تدریس و آثار علمای مذکور متأثر گردیده بعد از فراغ افکار آنها در اجتماع جامعه عمل می پوشانند. در عین حال نظریات این علما با اثر مقالاتی که مینویسند در افکار عامه تأثیر می افکنند. گرچه اندازه تأثیر نظریه آنها را نمیدانیم مگر اینقدر فهمیده میشود که نظریه ایشان در وجدان مردم بسی اثر نمی ماند. و شاید ضعف بسیار جدی متخصصین مسایل اجتماعی در قوت زیادشان نهفته باشد. علمای بسیار محطاط مسائل اجتماعی از روش آفاقی دنبال مینمایند، برای رسیدن به نتایج قطعی حقایق را مورد انتقاد قرار میدهند. گرچه ممکن این روش مزیت علمی داشته باشد باز هم در راه حل مسأله سدبزرگی را ایجاد میکند. دانستیهای علمای علم اجتماع مختص به نظریه و ذوق یکدسته مخصوص نیست از همین لحاظ است که بصورت فوری رهنمای عمل شده نمیتواند.

در عین زمان گفته های این علمای با آن اندازه در امراتیک هم نیست که در دلها و مغزها جاگزین گردد. پس، درین مورد دست زبانداران تهی مغز و سیاستمداران بسی مسلک با لاست. زیرا این دو گروه با گفته های در امراتیک و بسط دادن حقایق اذهان عامه را بسوی خود جلب نموده در نتیجه ابتکار عمل را در رفع مسائل اجتماعی ایکه برای مفاد دسته محدودی است، بدست میگیرند. این زباندارهای تهی مغز و شارلتان ها عمر دراز ندارند.

علما و متخصصین مسائل اجتماعی با روش محطاط غیر دراماتیک و سیستم آفاقی خویش نظریه‌سکدستد مردم را بسوی خود جلب میکنند. آخر روزی کار بجایی خواهد کشد که بازار زبان بازی کساد گردیده برای عملی شدن سفارش‌ها و ترصیه‌های عالمانه و قضاوت‌های خون‌سرد در رفع مسائل اجتماعی راه باز گردد.

دو نظریه درباره مسایل اجتماعی باهم سازگار نمیباشد: — شاید از گفته‌های

با لا معلوم گردیده باشد که در هر دو مفکوره یکی اینکه مسائل اجتماعی را خود جامعه نشان میدهد و دیگر اینکه مسائل اجتماعی را علمای جامعه‌شناس مینمایانند حقیقت نهفته باشد. ولی از نظر تعریف واقعی نمیتوان هر یک ازین دو مفکوره را یا کاملاً درست و یا تماماً نادرست پنداشت. اساساً، البته، هیچ مسائلی موجود نیست تا ناگوار بودن آنها را کسی احساس نکند و هم هیچ مسأله‌ای وجود ندارد که تا مدت‌های زیادی بین دسته‌های مختلف روی آنها تصادم ارزش صورت‌نگیرد. وقتیکه بین گروپ‌های مختلف روی یک مسأله اجتماعی تصادم ارزش بوقوع پیوست در آن حال یاسعی بعمل می‌آید که آن مسأله حل شود و یا از حل آن صرف نظر شود. پس چنان معلوم میشود که ما آن مد رسنه فکری را قبول کرده‌ایم که مسائل اجتماعی را از نگاه تصادم ارزش‌ها تعریف می‌کنند. یکی از گروپ‌ها تیکه در زمینه ارزش اجتماعی ذی دخل است گروپ جامعه‌شناسان میباشد. این گروپ در جامعه بحیث نویسنده، معلم، خطیب، مشاور، رول برجسته ای دارد، گرچه این گروپ در جریان مباحثه صلاحیت زیادی نداشته گفته‌شان قاطع پنداشته نمیشود، اما رویهمرفته گاهی میتوانند موضوع را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار دهند.

مسأله بسیار آنسی و فوری ای که جوامع دم‌وکراسی با آن روبروست اینست که آیا تمام دردها و مسائل اجتماعی را به جامعه‌شناسان بسپارند یا اینکه در مورد حل مسائل اجتماعی اهمیت زیادی را بایشان قابل‌گردند؟ نازمانیکه تعلیم و تربیه قسمماً آزاد باشد جامعه‌شناسان میتوانند در رفع مسائل اجتماعی از موقوف علمی خود دخیرتر استفاده کنند. اما گمان نمیرود که در آینده نزدیک مورد اعتماد و اعتبار مردم قرارگیرند، مردمانی را سراغ داریم که در رفع مسائل اجتماعی

بجامعه‌شناسان حتی فرصت حرف زدن رانمی دهند و فقط بحرف اعضای گروپ خرد، که مفادشان در آن مضمراست، گوش فرامیدهند. و همیشه آماده هستند تا مطابق هدایت گروپ خود دست بعمل زنند. یک تعداد مردمان دیگری هم وجود دارد که برای بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی عموم اهمیت زیادی را قایل اند و همواره توصیه مینمایند که مجلسی عمومی مرکب از نمایندگان تمام مردم منعقد گردیده برای حل کلیه مسائل اجتماع مشترکاً تدابیر لازمه اتخاذ گردد.

بعضی دانستنیهای اساسی که بمسائل اجتماعی مربوط است: - گرچه مقصود ازین مقاله آن نیست که در اطراف مسائل مشخص اجتماعی از قبیل جنایت، بیکاری و قلت منازل صحبت بعمل آید، رویهمرفته امکان دارد که بکمک بعضی مشاهدات و کشفیات از کلیه مسائل اجتماعی بحث شود.

بعضی ازین دانستنیها قبلاً بخدمت خوانندگان تقدیم گردیده در سطور زیر فقط درباره آنها مروری بعمل خواهد آمد:

۱- مسائل اجتماعی نتیجه و ماحصل اختلافات در قضاوت ارزش است: - وقتی یک حالت معین «مسأله اجتماعی» میشود که شعوری گردد. اگر یک حالت معین مضمرا و ناگوار هم باشد در صورت عدم شعوری بودن مسأله اجتماعی گفته نشود. شاید کسانی آنرا مسأله اجتماعی تلقی کنند که از آن مستشعراوند. طور مثال، دیده میشود که اکثر مردم قندهار در اثر خوردن دانه‌های انار به ایندیسیت مبتلا میشود و داکنتر آنرا تشخیص نموده بهجراحی اقدام میکنند. این امر از نظر داکنترها یک «مسأله اجتماعی» تلقی میشود در حالیکه مردم دیگر آنرا یک دل دردی معمولی میدانند. و باثر نادانی است که ایندیسیت در نظر آنها یک «مسأله اجتماعی» نمیباشد.

۲- یک مسأله اجتماعی معلول چندین علت میباشد: - در امریکاسالانه چهل هزار نفر در اثر حادثات ترافیکی تلف میشود. این حادثه معلول چندین علت است: سرعت زیاد، نادرستی جاده، قوانین غیر منظم ترافیکی، نواقص موتر، نشه و مستی و غیره. برای اینکه ازین همه تلفات جلوگیری کنیم به عوامل متعدد اهمیت نداده علل اساسی را کشف کنیم و اگر برعکس

علل غیر مهم را اساسی دانسته از روی آنها قوانین ترفیکی را ترتیب دهیم هر روزه
نواقص آنرا در جاده‌ها منعکس خواهیم یافت.

۳- حل مسائل تأثیرات متعددی دارد: - وقتیکه بخوایم یک مسأله اجتماعی
را حل کنیم تأثیر این اقدام فقط بهمان محیط محدود نمانده محیط دور و پیش خود را
متأثر می‌سازد. طور مثال، حکومت امریکا بعد از جنگ اول جهانی می‌گساری
را جداً منع کرد، در نتیجه جلو گیری از می‌گساری خیانت ورزی و قاچاق بری شروع
شد؛ چنانچه کارمندان بزرگ دولتی نیز در آن دست داشت. پس میبینیم که منع
باده نوشی ابواب مسایل دیگری را مفتوح ساخت. بعضاً دشمنان اصلاح جامعه
نیز از همین پرنسیپها استفاده کرده از عملی شدن پیشنهاداتی که لازمه تحول است
جلو گیری مینمایند. چون تحول همواره به مضار یکدسته مردم تمام می‌شود
از آنرو آنها زنجیرهای رکود اجتماعی را در پایش می‌اندازند. بدینصورت
بار دیگر تصادم ارزشها صورت می‌گیرد و حل مسائل پیچیده تر میشود.

۴- مسائل اجتماعی وابسته به تحول اجتماعی است: - بعضاً گفته می‌شود
که «مسائل اجتماعی زاده تحول اجتماعی است». گرچه این گفته تا یک اندازه
درست است مگر روابط بسیار مغلق و پیچیده را از عینک ساده می‌نگیرد.
طوری که مسائل زاده تحول اجتماعی است مسائل نیز بعضاً تحول را بیار می‌آرد.
جوامع معاصر اکثر سرگرم حل مسائل اجتماعی خود اند تا بدینوسیله تحول
را بمیان آورده باشند. چنانچه وقتیکه کانگرس امریکا درباره رفع مسائل
و شرایط ناگوار پیشنهاد نمود، بالاخره پیشنهادات مذکور جزء تشکیلات جامعه
قرار گرفت و تحولی در جامعه رونما گردید؛ که مابین وضع قبل از تصویب
پیشنهادات بود. همانطوریکه تحول اجتماعی از شدت مسائل اجتماعی می‌کاهد
یک سلسله مسائل جدید را نیز خلق میکند.

۵- تمام مردم یک جامعه از تأثیرات مضر مسائل اجتماعی بی‌یک
پیمانه متأثر نمی‌شود. مثلاً وقتیکه در یک جامعه محصولات زراعتی ارزان
میشود فقط زارعین از آن متضرر میشوند. الکتین صنایع آنرا احساس نمیکند. همچنین
در مورد استثمار امثله زیادی وجود دارد. یکی از اشکال آن استفاده از اطفال

در فابریکه هاست. کسانی که این کار را می کنند استفاده زیاد مینمایند. اول کمیت و کیفیت کار اطفال با از مر دان ورزیده یکسان است. دوم اینکه برای اطفال اجرت کم میدهند. پس درین صورت به پول کم محصولات زیادی در بازار عرضه کرده یا دیگران را از بازار میکشند و یا از حجم مفاد آنها می کاهند. همین اصل در مورد زنان کارگر و یاسیاه پوستان نیز صدق میکند. بر علاوه، مسأله بیکاری نیز متوجه کارگران است نه کارفرمایان. گرچه ممکن است بحران اقتصادی همه شانرا متضرر سازد، اما این قسم استثناآت در هر جا موجود میباشد.

۶- مسائل بهمدیگر مرتبط است: - بعضی اوقات یک حالت معین را، از روی منطق، دارای روحیه مسأله اجتماعی میدانیم. طور مثال، مسأله کار اطفال، مسأله خانواده، مسأله مدرسه و مسأله جوانان. طلاق، طور مثال، یک مسأله دیگر اجتماعی و معلول چندین شرایط است:

آزادی زننها از وظائف خانوادہ، کار زنان شوهر دار در محیط، برهم خوردن اقتدار خانوادہ پدرشاهی.

۷- مسائل اجتماعی در اثر تحولات خوشگوار بوجود می آید: اکثر گمان میکنند که برابری زننها با مردها، از حیث سویه اجتماعی، یک مسأله گوارای اجتماعی است. امروز زنهایی است که در هر جا تحصیل می کنند در هر جا کار میکنند و این آزادی شان مسایل دیگری را بوجود می آورد: عدم مساوات اجرت در فابریکه، ناسازگاری بین زن و شوهر... اطفال زنان کارگر طوریکه شاید تربیه نمیشود.

۸- اشخاص انفرادی از نفوذ مسائل اجتماعی بهلر تھی نمیتوانند: - تأثیر بعضی مسائل اجتماعی در زمره خطرهای بزرگ اجتماعی جای میگیرد. هر قدر یک شخص متحمل هم باشد نمیتواند اطفال خود را از حادثات توافیکی یا امراض ساری نگهدارد. انسانهای امروزی باندازه باهمدیگر مرتبط اند که از زیر تأثیر مجموعی مسایل اجتماعی بر کنار مانده نمیتوانند. این امر اهمیت کنتراول مجموعی مسائل اجتماعی را نشان میدهد.

آیا از مسائل اجتماعی فوق العاده مستشعر هستیم؟ چنین تصور میشود که امر یکای معاصر از مسائل اجتماعی خود بسیار مستشعر است. بسا شرایطی موجود است که

هلهله‌ها را بلند کرده و برای رفع آنها پلان و سیبمی سر دست گرفته شده. مردمان خوش باور راجع بآنها چنین اظهار عقیده میکنند :

همیشه چندتن بیکار میماند ، خانوادہ‌های نادار همیشه موجود است ، اشخاصی هم است که از قانون سرکشی می‌کنند ، این جهان از وجود مردمان استثمار شده خالی نیست ، مردمانی نیز بدرد تبعیض نژادی گرفتار اند و علاوه نمودن می‌گویند : « شکل این مسائل اجتماعی تغییر کرده مگر عصاره آن همان است که بود . »

بسیار ممکن است که تفاوت بین گذشته و حال در حوزه آگاهی متحول موجود باشد . انسان امروزه روزگار سیاه ، عدم استعداد ، تبعیض نژادی و غیره ناملازمات را تحمل نمیتواند . جهان امروزه یک سیستم مخصوص اجتماعی را قطعی دانسته نمیتواند . امروز کسانی که امتیازی ندارند سعی می‌ورزند که عدم مساوات اجتماعی را از بین بردارند . و یا لاقلاً نامساعدت‌ها را بهبودی بخشند .

جهان معاصر تا اندازه زیادی یک جهان جدید است . رشته‌های باریک روابط باهمی آن خیلی مخلق و پیچیده می‌باشد و بسا اشخاص را گیج ساخته است . بعضی از نمونه‌های مسائل اجتماعی امروزه در گذشته موجود بود که با اثر معاونت گروپ اولی جامعه آن عصر بهبودی حاصل کرده است . با انحطاط گروپ اولی انسان مجبور میشود که از تاکتیک‌ها و خیرخواهی گروپ دومی برای « تنازع للبقا » استفاده کند . این مقوله « باید زنده ماند » برای انسان امروزه ، که رابطه بین کارگر و کارفرما غیر شخصی است و هر موضوع حیات اهمیت پولی دارد ، خیلی پر معنی است .

بر علاوه ، احصائیه نشان میدهد که تعداد کسانی افزود شده که معلول علل مسائل اجتماعی معاصر میباشند . جنایت قوس صعودی اش را می‌پیماید ، طلاق بحد اصلی خود در سیده ، آمد و شد اطفال در محکمه‌ها زیاد شده ، اکثر مردم با اثر نواقص جسمی و یا معایب دماغی برای همیشه بیکار مانده ، زیرا از عهده کار بخوبی بدرآمده نمیتوانند . از گفته‌های بالا نباید حدس زد که حیات امروزه نسبت بگذشته پست تر است . گفته‌های بالا می‌رساند که با اثر تحولات سریع اجتماعی و بوجود آمدن ارزشهای جدید بسا مسائل اجتماعی جز اساسی حیات گردیده است . اگر راجع بوخامت یا فورمال بودن مسائل اجتماعی امروزه مبالغه کنیم گویا دور از جهان ریالیزم یعنی جهانی که در آن زنده‌گی می‌کنیم قرار خواهیم گرفت .

نقاشی ایتالیان در قرن شانزدهم

لیورنار دوشاگردان وی

- ۲ -

... تمام تصویرهای او در وضعی مهمل و بیروح که تا اندازه‌ی یکنواخت است نقاشی شده است؛ با اینهمه بیشتر آثار او حقیقتاً زیباست. و اساری بعضی از نقاشی‌های او را بر وی دیوار خانه‌ی در میلان که تغییر شکل‌های (اووید) را نشان می‌دهد، می‌ستاید. فرسکوهای (نقاشی بر وی دیوار) دیگری که در بریرا واقع میلان بوجود آورده است، تصاویر آراسته‌ی از آلهه‌ی جنگها و دریاها (نیمف‌ها) و آلهه‌های مشرک بخدای واحد (پیگن دیتیز) میباشد. یکدسته‌ی دیگر فرسکوهای لوینی در کلیسای سارونو و هم در لمباردی مشاهده میشود که موضوعهای کهنه‌ی ژیوتسک که از زندگانی مریم با کره گرفته شده در آنها یافته میشود، اما سبک ظریف آن کاملاً عصری و جدید است. در منظره‌ی نامزدی «ماری» در عقب «جوزف» گروهی از دختران یهودی و همراهان مریم با کره را مشاهده میکنیم که عین آن در قابلوی را فابل که این منظره را ترسیم کرده است دوباره می‌یابیم. لوینی پس از نقاشیها سارونو، یک گروه مناظر دیگری را در میلان بوجود آورد. این نقشها از موضوعاتی نمایندگی میکنند که لوینی در آنها تخیل خودش را به پیمانهای بزرگتر بکار برده است. آن فرسکو که حالا در «نمایشگاه بریرا» است شاهکار لوینی میباشد و آن آخرین تابلوی یک گروه تصاویر مربوط به زندگی سینت کاترین (از اسکندریه) است. فرشتگان جسد این دوشیزه‌ی شهید را کسه آرامگاهش در دیری بر قلعه‌ی سینای معین شده بود، در هوای برند. این صومعه‌ی بیزانسی بحیث آرامگاه سینت کاترین، در سراسر قرون وسطی در اروپا بسیار معروف بود و اکثر اوقات زائران بیت المقدس، بزیمارت میرفتند. در تابلوی

لوینی نه کوه و نه دیر نشان داده شده ، صرف سه فرشته دیده میشود که جسد قدیسه را که برای آنان محمولی خیلی سبک است در فضا انتقال میدهند . فرشتگان با محمول گرانبهای خویش فرود می آیند تا آن را در تابوت رومی سر بازی که بادوربه النوع دریا تزئین شده است بامانت بسپارند . تباین رنگ نخاکستری تابوت بارنگ درخشان لباس های دراز فرشتگان ، قابل ستایش است . این اثر عالی بتنهایی برای شهرت اوینی بسنده است و گذشته ازین حتی در نقاشی های که کمتر ابتکاری است و در تابلوهای بیشمار مریم متبسم ، همیشه چیزی از روحیه عالی و منیع لیونار دورا حفظ کرده است .

لیکن هنرمندی که در صدد بود چیزی از نیروی لمباردی را بمکتب توسکان داخل سازد سو دو ماست که مدتی دراز گمان میرفت شهرت پرست و هوسناکی خشن و بی تهذیب است . در ورسیلی واقع لمباردی بجهان آمد (نامش انتونیو بازی) بود ولی بلقب خویش بیشتر شناخته میشود . این نقاش لمبارد که واساری از وی بسیار بزشتی یاد میکند ، در آوان جوانی چیزی از سبک لیونارد واکتساب کرد . پس انتر بسوی توسکانی رهسپار شد و در سینا اقامت اختیار کرد . چندین سال در این شهر و در صومعه های گرد و نواح مشغول نقاشی بود . نقاشی اتالیای میانه که با تلاش های بیهوده و کارهای بیروح شاگردان پیر و ژینو و بوتیسلی راه انحطاط می پیمود ، باروحیهی جدیدی از بیرون ، بار دیگر احیا شد و قوت گرفت . اما ایل سو دو ما در احیای مکتب های رومانحطاط روندهی فلورانس و امبریا سهم اندکی ندارد . آنسان که پیشتر گفته شد ، این هنرمند عجیب کار هنریش را در آتموسفیر لیوناردی میلان آغاز کرد . نبوغ او متمر دو بیقانون بود ، استعدادی برای ابتکار داشت . بهر حال استعداد های او ضایع شد ، روحیه اش رو بضعف گذاشت ، نقاشیهای او با وجود لباسهای فریبنده ، آدمک های بیچاره ی بیش نیست . صرف نظر از این ، همانوقت که این بد اخلاق لمبارد ، در اوج نیروی خود بود چه تسهیلات فوق العاده ی برای ابداع موضوعات بکر فراهم کرده است ! بهترین دوره ی کار او در شهر سیناست ، در همین شهر از دواج کرد و در همین جا زندگی را پدرود گفت . سینا همیشه بحیث یک شهر عیش و تجمّل بینهایت و شهر

تهدیب شناخته میشود و ایل سردو مطابق ذوق و سلیقه‌ی این اقامتگاه انتخاب شده، آذوقه تهیه میکرد! بعضی از قشنگترین نقاشی‌هایی که هنوز در آنجا یافته میشود؛ تا بلرهای این نقاشی در کلیسای سن دو مینیکو است. مخصوصاً بهترین آن، تابلوی مشهور «جذبه و خروشی سینت کاترین» است که قدیسه در آغوش همراها نش ضعف میکند. در بالا «شوهر مقدس» نمودار میشود که رویت او سبب جذب و خروشی بینهایت وی میگردد. در حقیقت تصویر حضرت عیسی بحیث یک جزء آن تابلوی، چندان خوب نیامده اما قدیسه‌ی بیحال حالت تسوکل و بی‌ارادگی و احساس عشق خدایی و آسمانی دارد که خیالی زیاده‌ر ضایع بار و اعتقاد آمیز است. جذب و خروشی او طوری است که گوی حواس او فلج شده و از کار بازمانده است.

تصویری دیگری از حضرت عیسی بروی ستون در اکادیمیای سینا طرحی ما فوق نیروی بشر دارد ولی بطوری ظریفی شل و سست شده و نگاه مسیح، حالت گیرندگی فوق‌العاده‌ی دارد. این تابلو واقعاً نمونه‌ی همانند تابلوی ایل سود و ما قدیسه بیهوش است این دو تابلوی ایل سردو ما بزرگترین تأثیر را بر ذهن بیننده وارد میکنند. هنوز این هنرمندی که پنداری هیچ‌نهایش پیش از تکمیل نقشی، رو بضعف میگذاشته است، آن نیروی سرشار اما ردر باخورد داشت که بتواند بیست و شش تابلوی دیگر را در مونت اولیو پدید آورد. او در دهلیز این صومعه، زندگی سینت بنیدیکت را ترسیم کرد.

و اساری قصه‌های زیادی در باب اقامت پنج‌ساله‌ی نقاش در بزرگ تو سکان میگوید. انسان بمشکل تصور میکند که چنین شخصی در مدتی باین درازی بجز فاصله‌های کوتاه که پی‌کارهای دیگری میرفت. بزندگی صومعه‌ی تن درد هد صرف عشق هنر مند بهنرش، میتواند او را بدین کار ادا دارد. نقاشی‌های دیر مونت اولیو پتر، مانند همه‌ی آثار ایل سردو، از ترکیب یک عرامیت و پستی و یک زیبایی خیره‌کننده برخوردار آمده است. کرامات سینت بنیدیکت طوری که در افسانه‌ها آمده یک بیک در آنها دیده میشود و با انتساب بنرشته‌های بنیدیکتی، عوامانه ساخته شده است. در یکی از تابلوها، خود نقاش - مردی جوان - با شمشیر که نسبتاً تیاثری پدیدار میشود؛ موهایش دراز است و عبایی گشاد بتن

دارد ؛ چند سنگ کوچک ، یک مرغابی و یک موش خرما همراه اوست و بدینصورت وی یکی از نمونه های عجیب انحطاط قرن نوزدهم را با تظاهرات زیبا شناسی شبیه با آن ، بیاد می آورد و فاقد مزیت هنری است .

برای یکی از گروه روحانیان سینا ، سینت سباستیان را نقاشی کرده است که شاید بهترین اثرش باشد و یا کم از کم آن ارزشی را داشته که خیلی زیاد کاپی شود . این تا بلو ، تصویر جزائی بسیار زیبا و نیکوست و ایل سو دو ما در ترتیب اجزای تصویر مشکلاتی پیش رونداشت . بدن برهنه ، نمونه ای کاملی از زیبایی زن و مرد است و اندکی خمیده نقاشی شده است . گذشته از موضوع هوسناکی خاصی در آن نهفته است ؛ زیرا اینجا نیز بالنسبه گ- انیمید یا هیلاس معاصر را می یابیم . سر سینت سباستیان دارای چنان زیبایی است که هرگز از یاد برده نمیشود . بالاخر سردو ما بخراش اگوستینو چیچی صرفا که وصی پاپ و ناظر دارایی او بود ؛ بروم رفت . چیچی نقاش امبارد را بتزئین واتیکان برگماشت و سو دو ما درین کار پیروزی بزرگی بدست آورد . حتی را فایبل ، ایل سو دو ما را بکنار خویش خواند تا در کار نقاشی هم دست و مدگار او باشد . اگر چه که کارهای سو دو ما در بخشهای مختلف واتیکان ، تحت الشعاع کارهای را فایبل قرار گرفته ، اما در بعضی از فرسکو هایی که برای شخص چیچی نقاشی کرده است ؛ مزیت و پیشرفتی نصیبش شده است . همین جاست که واقعاً می توانیم سبک هنر مند امبارد را بستاییم و قدر کنیم . چیچی که در کانسیلر یا میز بست و از طرف پاپ باو اعطا شده بود ، اقامتگاهی بکنار دیگر تیر بمناسبت از دو اجش با او کتا و یا پیکولو مینی بنا کرده بود . این کاخ کوچک پسانتر بدست خانوادگی فارنیز افتاد و امروز فارنیز بنا ناهیده میشود . از سری بیرون تنها با ستونهای چهار رخ زیبا که دیوار را استوار نگه میدارد تزئین شده بود . این ستونها که-ار (بالدا سیر پیروزی) بود و ایل سو دو ما اتاق خواب صرفا را که در طبقه ی نخستین قرار داشت ؛ با مناظری نسبتاً تیاتری از زندگانی اسکندر ، بیاراست . موضوعی که در یکی از پینل ها ترسیم شده است ، برای شاگرد هنر ، فرق العاده دلچسپ است . درینجا ایل سو دو ما

کوشیده است که موضوع ازدواج اسکند را با رخسازنه ، آنسان که لوسیان بیان کرده است ، بار دیگر بارنگها و طرزهای نو ترسیم کند . این اثر شبیه بآن اثری است که بوتیمیلی کوشید در مورد اپیلیس کالومنی عملی سازد . یکی از دوستان دانشمند چینی ، جزئیات موضوع را طوری که لوسیان ارائه میکند ؛ بدسترس سود و ما گذاشت و قرار این بود که تصویری گرافیک از متن لوسیان نقاشی شود . در تصویر قدیم ، سکون و سادگی رخسازنه قابل ستایشی فرق العاده بود . در فرسکوی سود و ما ، شاهدخت شانهای لباس خود را با اندکی احتیاط باز میکند . قهرمان بد و نزدیک میشود و کوپید های کوچک (کوپید : پسر و پناه بر ورس) با بازوان فاتح بازی میکنند .

پسانتر و قتیکه را فایل و شاگردانش رواق پایین فارنیزینا را با مناظری از داستان سایش « روح بشر » تزئین می کردند ، فرسکو های سود و ما را بیشتر از فرسکو های هر نقاش دیگری ، معزز و قابل احترام دانستند . اخلاق او کاملاً مرموز و شناسایی او هنوز دشوار است : فاصله های دور برای دیدن مسابقه ی اسپ دوانی سفر میکرد ، همیشه غرق کف شناسی می بود ؛ با این هم پاپ او را لقب « سر باز فرمان حضرت مسیح » و چارلس پنجم لقب « کنت پلاتین » داد ؛ همچنان او استاد دوست داشتنی را فایل بود .

را فایل :

اکنون ما از ممتازترین هنرمندان این قرن سخن می گوئیم ، اشخاصی که از روشها و کوششهای همه مکتبهای نقاشی سود جستند و آثارشان ، نتیجه ی انکشاف طولانی نقاشی ایتالیاست . یکی از این نقاشان نامور و برجسته ، رافایل پسر گایو وانی سانتی - نقاش تهیدست اوربینو - است ، و اساری او را « پرسنا کاستر میتا او جنتایل » می نامد ، ولسی نقاشی های اوسبک و تکنیک متوسطی را نشان میدهد . رافایل با پدرش در کارهای هنری مختلفی که در نزدیکی های اوربینو انجام میداد ؛ کمک میکرد و نیز شاگرد نقاش دیگری بود که در آن ناحیه بوجود آمده بود . این نقاش تیموتیو دیلاوایت ، یکی از شاگردان پیشقدم فرانسسکو فرانسیا هنرمند بولوگناست و فرانسیا بنوبت خود ، در مکتب لیوناردو

با نخستین نقاشان وینزی کار کرده بود. بدینصورت، درست در همان هنگامی که سنجیه‌ی متوافق غیر عادی را فایل پدید می‌آمد؛ از خلال کارهای هنری فرانسیا و وایت، چیزی از سبک ایتالیای شمالی را در اوربینومی یابیم. اینکه او چگونگی شخصاً با فرانسیا تماس گرفت. به یقین بر ما آشکار نیست؛ آنچه بمام معلوم است اینست که این کار وقتی صورت گرفت که او باوج شهرت رسیده بود. بهر حال، در نخست را فایل نسبت به مکتب دیگر، بیشتر بمکتب فرانسیا تعلق داشت. شکل نقاشیهای نخستین وی، گگردی، معین و ناخوش آیندی دارد و در عین زمان نمودار نیروی ممیزه‌ی مکاتب ایتالیای شمالی است. با این هم استعداد فطری را فایل از خلال سه تابلوی او که بهنگام جوانی نقاشی شده و تا روزگار ما رسیده، مشاهده میشود. این تابلوها عبارتست از: «روء یای سرباز نجیب در باره‌ی وظیفه و عشرت» در نمایشگاه ملی، «سن جارج» در لوور و «سه زیبای متناسب اندام» در (موزه‌ی کندی) شانتیلی. در تابلوی نخست، مردی جوان در محلی که دور نمای آن نسبتاً عادی ترسیم شده خوابیده است و در آن حال، «عشرت» و «وظیفه» از دو طرف پدیدار میشود. در تابلوی سن جارج، در خندان نمونه‌ی (تیپیک) مکتب امبریا بنظر میرسد. سن جارج دوباره بشکل سرباز نجیب رویائی و ایدئالی که بدر بار اوربینو دیده میشود؛ در آمده است و مبل احیای روحیه‌ی کلاسیک، با آن یکجاست. تابلوی سه زیبای متناسب اندام، تکرار یک موضوع قدیمی است. نمونه‌های متعدد این زیبايان سه گانه که دست هر یک بر شانه‌ی دیگری قرار دارد؛ در نقاشی و مجسمه، دیده میشود. در تابلوی «بهار» اثر بوئیسلی نیز همین موضوع ترسیم شده اما درین تصویر، آن زیبايان بشکل دوشیزگان فلورنسی هیجان انگیز هستند. اما درین تابلوی کوچک رافائل است که ما بار دیگر زیبایی هنر باستانی - تصویر کامل زیبایی ز درابچشم می‌بینیم. او حقیقتاً جوانی خوشبخت بود - آنسان که فرانسیا ویرا باین نام می‌خواند - زیرا باوجود کمی سن لیاقت بوجرد آوردن چنین اثر برجسته و قابل قدر را داشت، همچنان در مورد یکسان گردانیدن ابتکارات هنری که بشکلی نسبتاً ضعیف وارد اوربینو شده بود سزاوار تحسین است؛ خیلی ممکن بود بزودی زیر تأثیر قطعی



رافایل: «نامزدی ماری» (نمایشگاه بربرا) میلان

در عهد
پن کلاسیک
تاریخی
ت: آرد
پرت ایر
مکتب
خوش
ی است
روسی
ست از
ی: ام
شاید
تر سینه
میود
طین
بشود
تس
ایان
بیشتر
تصور
قالبی
ی از
ایان
وقایع
لی نسبت
زود

میر و شیرین و
فوق العاده
مکتب و قالی
در ایام
من صحر آ
سنگه بریرا
بدهد در ش
بازیر و ز
سایه شان
بانه زجر
رض، گوا
طاست
قنی خارق
بیرا ت
تاجام
بیکر دوو
نایشی را
بشرد و اظ
بمشنگا
بیدن
بعباد
ببصر
بمشود
بشروشن
بجران
بکوتایین



بکوتایین

مکتب پیر و ژینو برود. اظهارات و اساری در مورد اینکه پدر فایلی با مشاهده‌ی استعداد فوق‌العاده‌ی پسرش، او را شامل ستودیدی پیر و ژینو کرد؛ اکنون باور نکر دنی و قابل تردید است. اما بهر حال، در آغاز قرن شانزدهم ما او را در آنجا می‌یابیم و ازین استاد بسا چیزهایی آموخت که نباید آنها را فراموش کند. تابلوی سحرآمیز «نامزدی ماری (دی سپ-وزال-یژیو)» که اکنون در نمایشگاه بریرا (واقع میلان) است؛ چهره‌های تغییرناپذیر قهرمانان پیر و ژینو را نشان میدهد. در شیزگان جو دا که با دستها و اداهای دلفریب ماری را همراهی میکنند با اثر پیر و ژینو بسیار مشابه است؛ و بکنار دیگر ماری، نحو است-گاران چو بدست هایشان را می‌شکنند و دستهایشان را بر شانه‌ی جوزف می‌گذارند. این مردان هنوز جز ابهای دراز قرن پانزدهم را پیدا دارند. پرستشگاه کوچک مدور در عقب، گواه ذوق معماری جدید است. بایست این معبد کلاسیک را که باسترزها محاط است و در مرکز آن گنبدی مانند تاج قرار دارد، بر امانت طرح کرده باشد. این نقاشی خارق‌العاده که سال ۱۵۰۴ بر جو دا مده، بایست پیش از آنکه را فایلی امپریار اترک کند - در همان وقتی که هنرمند بر جسته صرف ۲۱ سال عمر داشت بانجام رسیده باشد. بنام سنگام او در کلیسای سن فرانسیسکو در مستیادی کاستیلو کار می‌کرد و اساری پیش از همه درین تابلوی آن جوانی نقاش، پیشرفت را فایلی وریشی را که او با انکشاف و تصنیف‌ی روش پیر و ژینو بنیاد گذاشت؛ متذکر می‌شود و اظهار میدارد:

«این پرستشگاه باچنان عشقی تصویر شده که یکی از آثار جمند و ازین لحاظ قابل دیدن است که چگونگی نقاش در حل مشکلات کار توفیق یافته است.»
قبلا پیر و ژینو عبادتگاهی مشابه باین در معبد سیستین (واتیکان) ترسیم کرده بود ولی اثر او بصورت قطعی پست تر از نقشی است که در تابلوی «نامزدی ماری» را فایلی دیده میشود. درین تصویر، پرستشکده در برابر آسمان شفاف لاجوردین در پس منظر روشن تابلو، ایستاده است.
نقاش جوان اندکی پیش از آغاز سال ۱۵۰۵ به فلورانس رفته شخصاً کارگاهی تأسیس کرد. تا این زمان، فلورانس مرکز بزرگ هنر بود؛ پیر و ژینو نیز پیش

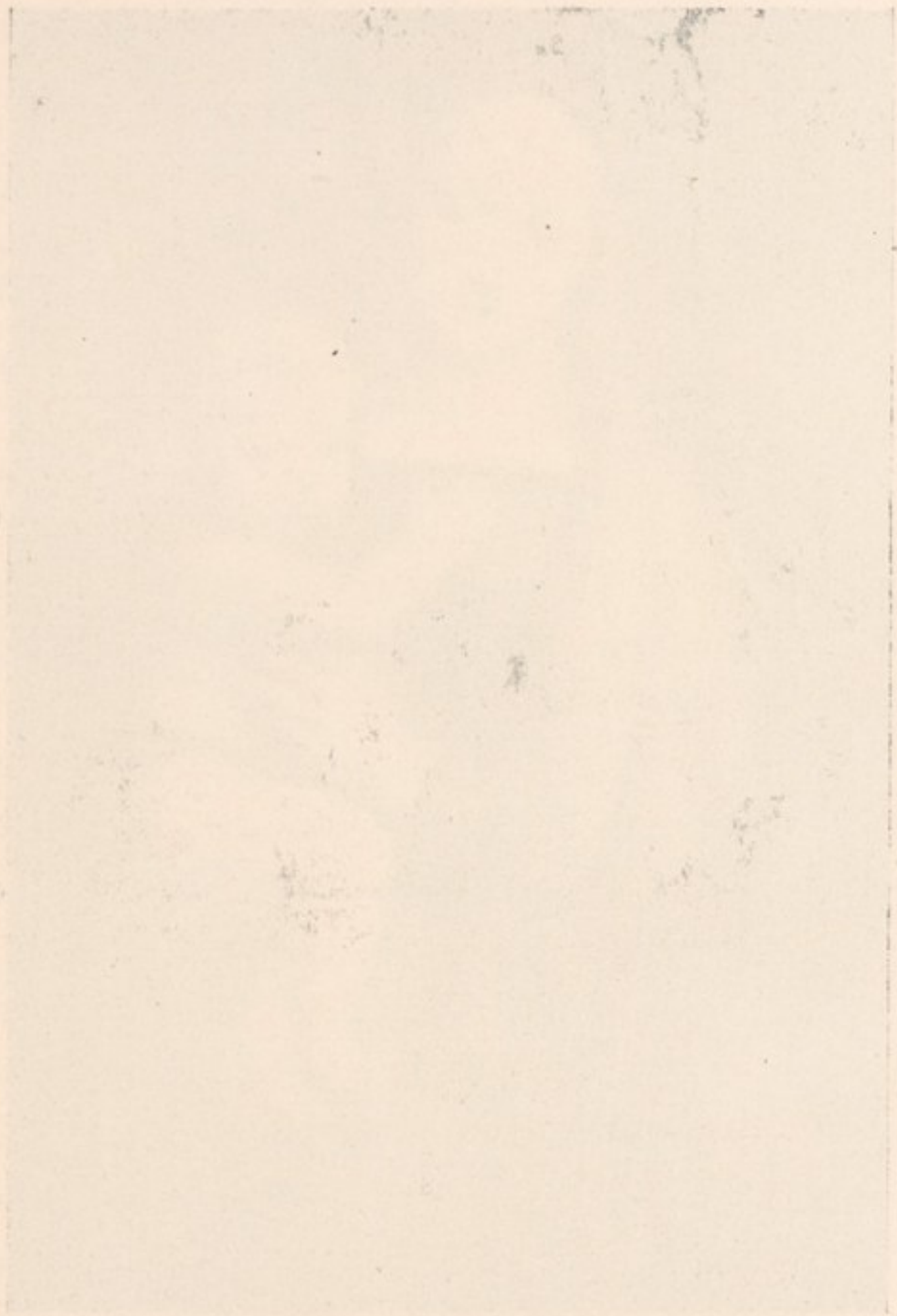
از آنکه بنام و نشانی برسد، مجبور بود با آن شهر برود. تا آنوقت هیچ نقاش بزرگی که فلورانس نباشد در آن شهر وجود نداشت. فلورانس هنوز آثار برجسته‌ی هنری را بزیبر سقنیهای هنر کده‌ها نگه داشته بود اگرچه پس از شروع سده‌ی شانزدهم گنجینه‌های هنری مانند گذشته در آن وجود نداشت. رافائل درین شهر سرگرم تکمیل یک مرحله‌ی معین کار خویش بود. تماس زیبایی و ظرافت فلورانس، سبب تغییر روحیه‌ی او شد و این شاگرد فرانسوا وپیر وژینو، در مدت چهار سال اقامت درین شهر، بسکدوره تصاویری بوجود آورد که بخش مهم آن، تابلوهای «مریم با کوه و کودک» است و این تصاویر دارای چنان زیبایی و لطافتی است که هیچ اثر هنری بر آن سبقت نجسته است. بیش از دوازده تصویر استادانه از «مادر و کودک» و گروههای خیالی بدست مارسیده که با چیره‌دستی قابل ستایشی نقاشی شده و نمودار سحرآمیز لطف و محبت مادری است. این صفحات محدود گنجایش شرح و توضیح همه‌ی آنها را ندارد.

اگرچه این تصاویر بسبب عکاسی‌های بیشمار سیاه و رنگه، عامیانه و بازاری گردانیده شده است، با این هم، درین عکسها، چیزی از ارزش و کمال زیبایی و تخیلی که آنها را بوجود آورده است، مشاهده میشود. اکثر آنها برای خانواده‌های بزرگ شهر یا برای جمعیت‌های گردونواح نزدیک نقاشی شده بود. تابلوی مریم که بنام «میدونای گران دیو کا» یاد میشود و آن را برای خانواده‌ی میدیسی تصویر کرده است، هنوز در «کاخ پیتی» موجود است. دیگر تابلوهای مریم در موزیم‌های مختلف اروپا پراکنده است. تنهاییکی از آنها با آمریکا برده شد و این همان تابلویسی است که در «مجموعه‌ی تامپسن» نگاه داشته شده. و دیگرهای آن در میونخ، پتر و گراد، مادرید و لوور میباشند. «میدونای کولونا» در برلین و تابلوی زیبای «میدونای جیاردینو» در ویانا است. در بعضی ازین نقاشی‌ها دوسینت، مریم و کودک را همراهی میکنند که به پیروی از روش پیر وژینو پدید آمده است.



رافایل : میدونای سگران دیوکا (نمایشگاه پیتی) فلو رانس

داری می فر
برجیا بر گش
ست نیکو لادر
ت مور گ
فضل قلی
تا که باب
در تین
دبان شهر
برای بکرو
چهارم آن
در آنج
قامت ن
که حالا
بامریع ش
سازده ساخ
گشاله دار
سینت و
ادشوار
مردی سا
بیش یسال
مورنفر
بکر مهم گر
ملنی ز
شهرت
رگر تعابیه ی



و اساری می نویسد: «رافایل پس از تمام این آثار و تنظیم و ترتیب کارهایش به پیر و جیا برگشت و در جیا یک تصویر مریم را با «جان غسل تعمید دهنده» و سینت نیکولا در عباد تکدهی آنسیدی (کلیسای سن فی - ورنزو) نقاشی کرد.»

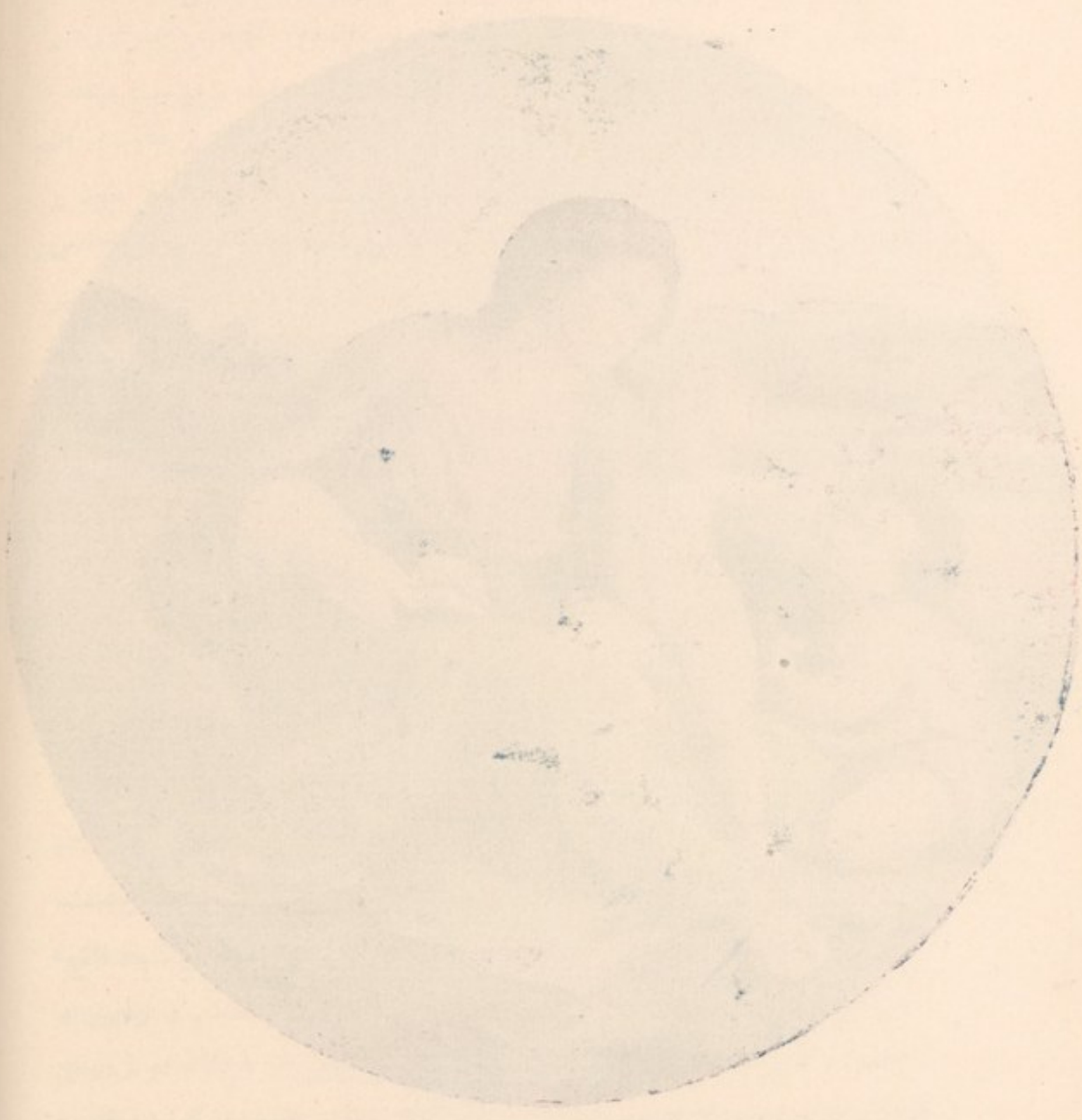
پیر پونت مورگان این نابلورا از دیوک مارل بور و خریدوا کنون در نیویارک است. در فصل قبلی متذکر شدیم که رافایل بسال ۱۵۰۸ بنا بر سفارش برامانت به روم آمد که بایست مابقی عمرش را در آنجا سپری میکرد. رافایل به جهت همکاری در تزئین عماراتی که جولیوس دوم برای استفاده‌ی شخص خودش بنا میکرد بآن شهر خیر استه شده بود. گفته شده است که این پاپ نمی خواست حتی برای یکروز هم در سالونهایی که دشمن قدیمش بورجیای دوم اسکندر چهارم آنرا تزئین کرده بود؛ سکونت کند؛ ولی ما میدانیم که او مدت چهار سال در آنجا بسر برد، اگر چه بزودی برای ساختن عمارتهای منزل دوم در محل اقامت نیکولای پنجم و سکستوس ششم شروع بکار کرد. مجموعه‌ی اتاقهایی که حالا بنام رافایل یاد میشود عبارت از سه اتاق و شکل آن نسبتاً نامنظم و تقریباً مربع شکل است بهر دو کنار آن کلکین ها و در دیوارهای پیش آمده‌ی آن چند دروازه ساخته شده که با این وضع، کاملاً متناظر نیست. این اتاقها پوشش گنبدی و کشاله دارد و نوری که بداخل آنها نفوذ میکنند برای تزئینات چندان مناسب نیست، روشنی که از سمت های مختلف بدرون می آید، ادراک کامل زیبایی نقاشی هارا دشوار میگرداند. تزئینات آن راهزندان متعدد آغاز کردند. جولیوس دوم، مردی سالخورده بود و میل داشت بزودی ممکن عمارت را تکمیل شده ببیند. بسال ۱۵۰۸، لوکاسیگنوریلی، پرامانتینو، پنتوروچیو، پیر و ژینو گواردی، لورنزو لاتو، ویک نقاشی فلاماندی و همچنان ایل سودوماورا فایل درین کار سهم گرفتند لیکن از آنجمله صرف سودوماورا فایل تا پایان کار باقی ماندند. مدتی زیاد از شناسایی و ادراک ارزش برجستگی آثار رافایل نگذشته بود که شهرت روز افزون او نقاشی های دیگران را تحت الشعاع قرار داد و آثار گرانبه ای او برای خود دراه باز کرد.

در اتاق نخست، مجموعه اتاقهای سنگنیتورا، تصویر دو داستان مهمی را بنام «مکتب آتن» و «دسپیرتا» یا «تجلیل دین مسیحی» یاد می‌شود، مشاهده میکنیم. بالای کلکینها تصویرهای «پارناسوس» و «قانون گذاری» نقاشی شده است. پلان این تصاویر چنان پیشنهاد شده بود که بایست فلسفه، الهیات، علوم و هنر که همه تحت حمایت نیرومند کلیسا بود - در یک تاباوی واحد، ترسیم میشد. «مکتب آتن» عبارت از یک جمعیت بزرگ فیلسوفان قدیم است که بزرگترین سقف منحنی روی یک عمارت استوار و بزرگ ترسیم شده است در مرکز افلاطون و ارسطو قرار دارند: یک مرد معماری است که کتابی بدست دارد و دیگر شخصی مغرور که عبا پی آبی رنگ بر دوش و کتابی پیش روی دارد. بکنار چپ نیز جمعیت دیگری از مفکران و در میان آنان سقراط دیده میشود که با اشاره بسی، قیاسهای منطقی خردیش را تأکید میکند و با اهمیت نشان میدهد. پایین تر، پیر مردی دیگر - شاید فیثاغورث - اعداد هندسی را بر لوحه‌ی می‌نویسد؛ در حالی که بسوی راست چند نفر ریاضی‌دان و ارشمیدس یا اقلیدس، که شکلی را تشریح میکنند؛ قرار دارند. در یک کنار این جمعیت، رافایل و سردو مانیز در مباحثه‌ی سه‌م گرفته‌اند. پرسناژهای دیگر بدرستی تشخیص نمیشوند؛ پادشاه با یک جسم کروی، ممکن است پترلمی باشد و شکلی که بالای پانگان در میان امتداد داده شده، شاید دیوجانس باشد. ترتیب این موضوع، قابل ستایش زایدالوصف است اما درین تصاویر مساسل اندیشه‌ی بشری صفا و آرا می‌وجود ندارد؛ همه پرسناژها در جستجوی چیزی هستند؛ تنها در آن قسمت که افلاطون سالخورده با انگشتش بسوی جهان برین اشاره میکند؛ خاموشی با عظمت و پرشکوهی حکمفرماست. جواب آنرا در دیوار مقابل میتران یافت که درین قسمت «فدایی کلیسا» و «فاتح» دیده میشوند. در بالای خط منحنی رنگه «پدر» به‌مراه فرشتگانش و پایین او حضرت عیسی با مریم و «مبشر» بنظر میرسیدند. پس از اینان دوازده تن حراری: پیترو، داوود، سینت لارنس، آدم، پاول و غیر هم که در «قلمرو آسمانی» مقام نخستین را دارا هستند، قرار دارند. «روح مقدس» از همین



را فایال: «البا میدونا» - اند را میلن بسال ۱۹۳۰ - ۱۹۳۱ آن را پنهانی از
«موزیم هر میتاژ» اتحاد شوروی در برابر ۱۱۶۶۴۰۰ دلار خرید. پس از آن
به «نمایشگاه ملی» داده شد که در آنجایی از تابلوهای نهایت پسندیده بشمار میرود.
- از «تایم» شماره ۱۰ نومبر ۱۹۵۸ -

سایه این بکر
زاده انسان
زبانگاه گاه
بسم الله
سنة کلبای
مکه و مدینه
سکون یونان
آوردن از
مکه و مدینه
باشند و عقیده
کلی نزدیک
بیشود
سایه که بر
بازدید
وکی از دو
باز که بگ
بگ و جنگل
جزایر شام
سایه دلت
سایه آن
مردی که
توضیح م
مردی غیر
میشود
مکان کرد



جمعیت، پایین بکره‌ی خاکی فرودمی آید و بر روی‌هاز مین جمعیت مختلف الشكل دیگری، «نان مقدس» - نمودار آخرین غذای شب عیسای مسیح - را که بر بالای قربانگاه گذاشته شده، بدقت می‌نگرند و تجلیل میکنند. درینجا ما نمیتوانیم همه پرسناژها را تشخیص کنیم؛ در چهار گوشه‌ی قربانگاه، چهار «دانشمند کلیسای غرب»: امبروز، اوگوستین، گریگوری اول و جرروم ایستاده‌اند و در پهلوی جرروم، گریگوری بزرگ و بنزدیک آنان توماس اکینا فرانسسکن بونا و نیتورا، دانت باتاج مورد خربش و شاید فرا انجلیکو، و تعجب آورتر از همه، ساوونارولا که چند سال پیشتر سبب گمراهی بآتش افکنده شده بود. چنین برمی‌آید که همه شان دستخوش جذبیه و بیهوشی شده باشند و عقیده پنهان و متواضعانه نسبت به انسانیت مسیح که بر اسطه‌نان مقدس و را بطه‌ی نزدیک بین «کلیسا» بروی زمین و سپاهیان آسمانی در بهشت، تجلیل میشود؛ از سیمای شان پدیدار است. فاصله بین «روح مقدس و نان مقدس» که بر بالای قربانگاه قرار دارد؛ خیلی کم و بانبروی ایمان بآسمانی قابل نور دیدن است.

بر یکی از دو دیوار مقابل دیگر، پارتاسوس، یکسده سته‌ی الهه‌های هنر (میوز) که بگرد اپرلوی ریلن نور از جمع شده‌اند، دیده میشود. آنان در یک نحالیگانه جنگل، آنجا فواره‌ی الهام فوران میکند قرار دارند. بشاعران بزرگ نیز اجازه‌ی شمولی درین جمعیت داده شده: ساغری عالی قریحه در جلو، سپس دانت، ارایستو و پتراک جادارند؛ اینان، چون را فابل و سودوما در «مکتب آتن»، در میان قدیمیان پذیرفته شده‌اند. دو فرسکوی مقابل، جوستینیان را در حالی که «کتاب قرآنین» خود را شایع می‌سازد و گریگوری نهم را در اثنایی که توضیح می‌نماید آنرا بیک مقنن میدهد، نشان میدهد. ما بجز ستایش و قدردانی نیروی روم، که پس از کشیشی مانند بوریجیای دوم، آن منبع رومی را در خویش داشت که چنین اثر هنری عالی و با ارزش را درك و تشخیص کند؛ اظهاری نمیتوان کرد. (تاتمام)

لامار تین

مترجم: نور احمد شا کر

« الفونس لوئی دو لامار تین (۱۷۹۰ - ۱۸۶۹ در مانیتسم دوری متر شاعر دی او د دیر و خلکو په عقیده د فرانسی دیر لور شاعر گنبل کیزی . په فرانسه کینی رمانیتسم په حقیقی دول په ۱۸۲۰ ع کال کینی دده د کتاب «شاعرانه تفکرات» په خپریدلو سره شروع شو . لامار تین په دی وخت کینی دیر ش کمن زلمی و او ددی کتاب په خپریدو سره نابیره د اروپا درما نیتیک دمکتب د لور و استادانو په لور کینی و دریدی . تر اوسه هم ، د فرانسی در مانیتسم په تاریخ کینی کوم اثر نشی میندل کیدلی چه دومه ذوق ، هنر او بنکلا پکینی پرته وی .

لامار تین په تول عمر کینی دوه بیل شخصیتونه درلودل چه کله به یو او کله به بل غلبه کوله . یو دده ادبی او بل سیاسی شخصیت و ، دی پخپل سیاسی شخصیت کینی دومه مخکینی ر لار چه نژدی و د فرانسی رئیس جمهور شی . او یو څه وخت وروسته د ۱۸۴۸ ع په موقتی حکومت کینی تقریباً دغه مقام نیولی هم و ، مگر دریاست جمهوری په انتخاباتو کینی بی دریم ناپلیون په مقابل کینی ماتمی و کړه . خود په خپل ادبی ژوند کینی هیڅ کله ماتمی نده کړی او دده د دیر و آثار و یوه لویه برخه که نظم را واخلی که نثر دهغی زمانی د ادبی شاهکار و نو په نامه منل شوی دی دده دیر مشهور آثار په لاندی دول دی :-

شاعرانه تفکرات ، شاعرانه نوی تفکرات ، شاعرانه او مذهبی آهنگونه ، ژوسان ، دیوی ملکی لویدل ، د ژیر و نندانو تاریخ ، رازونه ، گرازیلا ، رافائل ، ژنویو ، سنگتر اش سن یوان او دادیانو کورنی دوره .

د لامار تین هغه پارکی چه د (سیندگوتی) په نامه دی لځای کینی رانقل شوی دی دادب د دیر و کړه کوونکو په عقیده دیر مشهور او دیر لور شاعر دی چه تر اوسه پوری د فرانسی په ژبه کینی دده ساری ویل شوی ندی . مگر باید وویل شی چه هغه خوند او ظرافت چه په نوموړی شعر کینی پروت دی په پښتو ترجمه کینی شی زه نشم ایښوولای .

سیند گوتی

په دی تو گه ، موز ددی تیاری په منخ کنبی چه پای ناری ، بی لدی چه یو گام
بیر ته تر شا کنبیز دو پر له پسې دنو وسین غار و خواته خر خیز و . آیا هیخکله به ونه
کولای شو چه دزمانی ددی ناپایه سیند پر مخ یرگری لنگر و اچر و اور استا نه شو ؟
ای سیند گوتی ، تر اوسه پوری لا کال خپله دوره نده وهلی او اوس و ما ته
سترگی را واره چه راغلی بم خر چه دهنو گر انو خپر پر غاره چه دی دهنو د بیا
اید وهیلی و بلی نری ته ورسره یو وری پر هغه شازه بانندی یو ازی کنبینم چه دابه
پر کنبینستله او تا هم دیر خله ولیدله !

هغه ورخ هم دغه شان ترلو یو شازو لانندی غر مبدلی . هغه ورخ دی هم په دغه تو گه
خپلی خپی دهغوی پر کلسکو خگر و نر بانندی موز لی - هغه ورخ دی هم دغه دول د خگر نو
دکی خپی ددی پر ناز نینر پینر بانندی شیندلی - په یاددی وی چه یره شپه ما اودی په
دیره آرامی سره ستا داو بو پر مخ بانندی پار و واه ، تر هسک لانندی اود او بو - و
پر مخ بانندی دمانو گانو د پار وله بزغ خخه پر ته چه سر که سر که ئی ستا هغه خپی چه
یو بیکلی آ هنگک ورسره ملگری و ورا نرلی بل بزغ نه اوریدل کیده .

نابیره دسین له مستی غاری خخه یو داسی آ هنگک را پورته شو چه په نری کنبی تر اوسه
دچا و غوز ته نه ورسیدلی - خپر په دیر غر غر غیز و نیر اود غه بزغ چه و ما ته دیر
گران دی داسی وویل : زار مر و او به مر غوای وخته ، بزغ ورو وولار شه -
ای د وصال گر یو مه خو خیزی ، پری موزدی چه د خپلو دیر و خوز و ورخ و
خوند و گورو .

دیر و و تا سوته لاس اوزد کسری دی او دمرگک هبله کری ولارشی او پر
هغوی با ندی تیرشی او دربر او گرد و ورخی ئی ژرو پای ته ورسری . ولارشی او
نیکمرغان هیر کری .

خو افسوس ! خوشگذر زمانی ته وایم چه یو گری وارو کره - خکله چه وخت
را خخه تبتی . وشپی ته وایم : ورو ورو تیریزه ، او دسهار سپیدی چوی .

نوراشه چه یوله بله سره گران اوسو . او اوس چه عمر هسی په تلو ار تیر یزی
 دژوندانه له خو ندو نو شخه بر خه واخلو ، خککه چه نه لاهر انسان دژ غور لو خای
 شته دی اونه دوخت سین ژی لری عمر تیر یزی او مو بز له خپله خانه سره د نیستی
 لورته خکوی»

ای مستوری زمانی ! آیا کیزی چه داد مستی شیبی چه په هغوی کینی دمینی ملکه
 زمونږ په ستونی کینی دنیکمر غی شراب تو یوی په هغه تلو اوسره چه په بد مرغو
 ورخو کینی راباندی تیر بدلی ، تیری شی؟ آیا نشو کولای چه مازی یوه نینه ددی
 شیبو له خانه سره وساتو؟ آیا دا نیکمرغه زمانه دتل له پاره زمونږ له لاسه وخی ،
 اودا دخوینی دوران دابدله پاره ورکیزی؟ آیا رښتیا دی زمانی چه یوه ورخ نی
 داتول شیان و مرز ته را کرل یوه ورخی بی بیر ته هم اخلی ، بله پلا به نی و مو بز ته
 رانگری؟

ای تلوالی ، ای نشته والی ، ای لر غرنی ، ای تورو خراوونو ، پدی ورخو چه په
 خوله نی ننباسی شه کوی؟ آخر یوه خبره خرو کوی ! آیا دابی ساری خونند و نه
 به چه پدی بی لری بی زمونږ شخه اوزوی یوه ورخ بیا و مونږ ته بیر ته را کوی؟
 ای سیندگرتی ای غلر کر کندو ، ای غارونو ، ای تورو وخننگلو نو چه زمانه پرتاسی باندی
 لرر کوی او پر له هسی موله سره زلمی کوی ، نشن بر یادگار خوددی شپی به زده وساتی !
 ای ښکلی سیندگرتی ! پر بزده چه داپه زده پوری خاطره ، ستاپه سو کابی او
 ستاپه خشم کینی ، سناد خنلو په مستو نکو غرنلو کینی ، ستاپه تورو کاجو نو کینی اوستا
 په هنر و حشی کر کندو کینی چه د خپو پر مخ بی سیر ری اچولی دی دتل دپاره پاتی شی .
 پر بزده چه هغه ښادوو نکي وزمه چه ریز دی او تیر یزی ، ستاد لاجورد نیو خپو
 زمزی چه له خنلو و شخه نینلی او بیر ته رامتیزی ، هغه خنلنده مستوری چه په خپله
 سپی خلی رناسره ستامخ د سپینوز روپه خیر گمر شوی ، هغه بادچه ژاری او هغه
 خانگه چه له زره آه بایی ، ستاسی خوشبهر به هوا ، او هر هغه شی چه اوریدلای شی او
 لیدلای شی او بویدلای شی قول و وائی چه : یوله بله سره گران ووه

زبانهای بشر

محمد رحیم الهام

- ۲ -

در زبانهای سکاندیناویایی چهار زبان دارای کتابت شامل است: دنمارکی در دنمارک، سویدی در سویدن و فنلاند، راکسمال (*Riksmal*) و لیندسمال (*Landsmal*) در ناروی. گذشته ازین زبان آیسلندی نیز درین گروه شامل است. قدیمترین آثاریکه از گروه زبانهای جرمنی بدست آمده عبارت از نوشته های گوئیک است که در قرن چهارم توسط (*Wulfila*) ترجمه و صرف قسمتی از آن محفوظ مانده است. آثاری که از زبانهای هالیندی-جرمنی که قبل از زبانهای معیاری کنونی موجود بودند، باز مانده است؛ بیکتعداد لهجه هایبیرا احتوا میکنند که مهمترین آن زبانهای ساکسون قدیم و جرمنی قدیم است. انگلیسی قدیم نیز بهترین نمونه از لهجه های ژرمانیک در بریتانیای قبل از نورمانهاست.

زبانهای کلتی (*Cellic*) درازمنه قدیم عمومیت زیاد داشته و اکنون چهارتای آن حیات خود را حفظ کرده است: زبان بریتون که در آخرین قسمت سرحدات شمال غرب فرانسه رقیب زبان فرانسوی بوده و در عین حال جای خود را متدرجاً بفرانسوی گذاشته میرود. زبانهای ویلز، آیرلیند و گیالکی اسکاتلند (*Scots Gaelic*) که اخیرالذکر در برابر زبان انگلیسی توسط افراد ملیتهای محلی مقاومت مینمایند.

زبانهای رومانس: - این گروه چهارشعبه بسیار مهم دارد که دارای آثار کتبی میباشد و عبارتند از: پرتگالی، برازیلی و زبان رسمی امپراتوری پرتگال در افریقا و آسیا. زبان اسپانیایی که در اکثر حصص اسپانیا و امریکای لاتین، غیر از برزیل، متداول است. فرانسوی که زبان رسمی کشور فرانسه

و مستعمره های آن ، یکی از زبانهای رسمی بلجیم ، کانگری بلجیمی ، سوئیس و کانادا است . ایتالیایی زبان رسمی ایتالیا و زبان تکلمی اکثریت مهاجران ایتالیایی است . زبان رومانی در رومانی رسمیت دارد . در ساحهء زبانهای رومانس مرء سمات زبان و حدود سیاسی متداخل است . در اسپانیا ساحه لهجهء کتلان (*Catalan*) رو به گرفته بحیث یک زبان جدا گانه شناخته شده و لهجه های گالیکی (*Galician*) نسبت به اسپانیایی بیشتر به پورتگالی شباهت و پیوستگی دارند . لهجات بومی جنوب فرانسه جمعاً بنام زبانهای ایالتی یاد میشوند که بموجب تصادم سیاسی اساس یک زبان تحریری دیگری را خواهند گذاشت . زبان ساردینی با ایتالیایی اختلاف کامل دارد . در نواحی پایین واقع در شمال شرقی ایتالیا لهجات دیگری متداول است که از یک ریشه بوده و بنام ریتور و مانتیکی (*Rhaeto-Romantic*) یاد می شوند . یکی از این لهجه ها که رومانش (*Romansh*) نام دارد شکل تحریری بخود گرفته و مانند جرمنی و فرانسوی و ایتالیایی بحیث یکی از زبانهای رسمی جمهوریت سوئیس درآمده است در برخی نواحی خارج اروپا از زبانهای رومانس لهجه های محلی دیگری انشعب یافته و ازان جمله زبان هایسی تین کرول (*Haitian Creole*) اهمیت زیاد اجتماعی را واجد است .

زبان لاتین کلاسیک که ادبیات وسیعش بهترین معرف آن میباشد در پهلوئی زبانهای رومانس معاصر بحیث نزدیکترین شاخه یی اخذ موقع میکند . بر این زبان که حتماً در قدیم سخنگویانسی داشته است اصطلاح « زبان عا میانهء لاتین » اطلاق میشود که البته استعمال این نام برایش شایسته نیست . در روزگاران پیشین یک تعداد زبانهای دیگر اند و اروپایی در ایتالیا وجود داشت که تمامشان با هم پیوستگی نداشتند و آثار بکه از آنها بیادگار مانده است نیز این ادعا را ثابت میکند . این زبانها را بنام شعبه ایتالیایی یاد میکنند و زبانهای اوسکان (*Oscan*) ، امبریان (*Umbrian*) و وینسی (*Venetic*) این دسته در دستهء لاتین شامل دانسته میشود . اتر و سکان (*Etruscan*) زبان گروهی از مهم ترین مردمان ایتالیای باستان از دسته اند و اروپایی خارج بوده و هیچگونه وابستگی بآن ندارد .

زبانهای سلاویک: در اروپای شرقی مردمان یک ساحه خیلی وسیع بزبانهای سلاویک گویند. قریب نصف نفوس این منطقه بزبان روسی که در ابتدا در ناحیه بیکه مسکو مرکز آن دانسته میشود بآن تکلم میشد، سخن میگویند. تکلم این زبان در امتداد آسیای شرقی صورت نمیگرفت. زبان روسی در قسمتهای مختلف جمهوریتهای سوسیالیستی روسی - در نواحی بیکه زبانهای دیگر نیز رواج دارد معمول است و بدان مناسبت پس از زبان انگلیسی از نظر اهمیت اجتماعی و سیاسی بدرجه دوم شناخته میشود. در نواحی شرقی و جنوبی ساحه زبان روسی - در داخل کشور روس - زبانهای بیلورشین (*Byelorussian*) و اوکراینی که با زبان روسی اساساً اختلاف دارد رایج است. در بین السنه سلاویک زبانهای پولیندی، چک و سلواک که هر سه لهجات مختلف یک زبان اند و زبان سربو کر تین (*Serbo-Croatian*) با دوزبان تحریری آن - زبان سربسی و کرو تین هسته بوجود آمدن کشورهای آزادی را تشکیل داد. زبان بلغاری نیز در ظرف مدت زیادتری همین حیثیت را واجد بود. زبان قدیم سلوانیک کلیسایی نخستین زبان دسته سلاویک است که در قرن نهم میلادی دارای رسم الخط بوده است و هنوز هم در برخی از کلیساها ارتودکس بحیث زبان مذهبی بکار میرود.

در شعبه زبانهای بالتیک، لیتوانیایی و لتونی بگانه دوزبانیت که واجد ارزش اجتماعی هستند. زبان البانیایی که همیشگی نزدیک آن با کدام زبان دیگر هنوز معلوم نیست شاخه جداگانه ای را تشکیل میدهد. زبان ارمنی که در قفقاز جنوبی تکلم میشود و موسسات این زبان در شرق نزدیک و اماکن دیگر نیز گسترش یافته است شاخه مستقل دیگری از زبانهای اندوار و پایی میباشد. زبان یونانی معاصر با اشکال گوناگون باستانی و میانه خویش شعبه دیگریست که بالسنه اندوار و پایی می پیوندد. زبان یونانی باستانی ترکیبی از لهجه های است که از پیشرفت نوسانی مردمان اندوار و پایی زبان نمایندگی میکند که در منطقه ایجیان منتشر شده اند. ترجمه های معاصر یونانی باستانی تاریخ این زبان را تا ۳۰۰۰

سال قبل میرساند. در طول چنین یک دوره طولانی حتماً با تغییرات مواجه شده است که باید مراحل آن از هم تشخیص شوند. متأسفانه تا کنون عادت برین است که صرف از زبان یونانی نام برده میشد و بمراحل مختلف آن اعتنایی بعمل نمی آید.

شاخه آریانی: در شاخه آریانی. چهار زبان عمده یا گروپهای بهم بسته زبان وجود دارد. در کوهستان های شرقی ترکیه، عراق و عرب ایران زبان کردی رایج است. یک قسمت زیاد مردم ایرانی و تقریباً ثلث نفوس افغانستان بزبان فارسی تکلم میکنند این زبان در مناطق اسلامی هند و پاکستان حیثیت زبان دومی مردم را داراست. اکثریت مردم افغانستان و ملت پهنستان بزبان پښتو یا افغانی گپ میزنند. زبان پښتویگانه زبان غنی و دارای ادبیات درخشان است که وجوه دستوری السنه قدیم آریایی را از قبیل موجودیت تذکیر و تأنیث و غیره تا کنون حفظ نموده و بهمین مناسبت مورد توجه زبانشناسان قرار گرفته و هنوز هم تحقیقات درباره آن جریان دارد. بلوچی زبان اصلی بلوچستان است. از یک تعداد زیاد زبانهای قدیم این دسته آثار مهم کتبی باقی مانده است که قدیمترین آن فرس قدیم است و موجودیت آن از قرن ۶ تا ۳ قبل از میلاد ثابت شده است. اوستایی زبان نبشته های زردشتی است. زبان پهلوی در پارس قبل از میلاد عمومیت داشته است. لهجه های دیگر این دسته خیلی زیاد است. و تحقیق درینباره موضوع مقالتی جداگانه میتواند شد. با آنهم از زبانها و لهجه های ذیل نام میتوان برد که درین دسته بزرگ شمولیت دارند.

زبان سغدی که در قدیم در مملکت سغد که سمرقند و بخارا مرکز آن بود روزگاری چند تا چین هم گسترش یافته و زبان بین المللی آسیای مرکزی بشمار میرفت و بعقیده بناغلی کهزاد (۱) این زبان در پی ادایش زبان فارسی تاثیر بسزایی داشته است. زبان سکاوی که آثار آن از قرن هفتم تا دهم میلادی در دست است. زبان خوارزمی که در نواحی خوارزم تا قرن هشتم هجری متداول بوده است و آثار آن بر رسم الحظ عربی موجود است. زبان اوسیتی که در قسمتی

(۱) تاریخ ادبیات فارسی صفحه ۵۱ و ۵۶-۶۰ تالیف بناغلی کهزاد

از نواجی کوهستانی قفقاز مرکزی رایج بوده و دو لهجه مهم بنا می-ای ایرون (Iron) و دیگرورون (Digoron) دارد. یغنا بی که یکی از لهجه های سغدی پنداشته میشود. دیگر لهجه هایی که در فلات پامیر با آنها گپ میزنند عبارتند از: واخانی، شغنانی، ارشری، یزغلامی، روشانی، برتنگی، سنگ-لیچی، زیباکی، اشکاشمی، منجانی، بدغه، اورموری پراچی و غیره.

شعبه هندی: درین گروپ اکثریت زبانهای هند شمالی و پاکستان شامل است. شاخه های این گروپ که تعدادش فرق العاده زیاد است در بین کتله های بزرگی رایج میباشد و تا کنون تقسیماتی که بر لهجه های معمول در هند و پاکستان مبتنی باشد بعمل نیامده و از انروز زبانهای هندی و اردو زبانهای تحریری این دو کشور را تشکیل میدهد. هندی زبان رسمی جمهوریت هند و اردو زبان رسمی جمهوریت پاکستان است. در لهجه های دیگر هندی، بنگالی، اسامی، اوریای، مرانپی، گجراتی، سندهی، پنجابی، کشمیری، و نیپالی شهرت دارد. زبان سنهالی سیلون که حیثیت زبان مهم و عمده آنجا را دارد نیز در شعبه هندی شامل است.

شعبه زبانهای هندی تاریخ ادبی بسیار قدیمی دارد و قسمت بزرگ آثار ادبی هند بر بازناسکریت که هنوز هم زبان وسیع ادبی و مذهبی هند است، میباشد. زبان سانسکریت توجه زبانشناسان را ابو خرد معترف داشته است. زیرا در گرامر پانینی که در قرن چهارم ق. م نوشته شده تخنیک اساسی شگرفی در ساحهء زبانشناسی تشریحی بکار رفته که تقلید روش آن در تحقیقات لسانی غربیان در تکامل روشهای علم زبان کمک و هدایت قابل ملاحظه یی کرده است. متون یدایی بزبان سانسکریت کلاسیک خویشاوندی نزدیکی دارد و با وصف اینکه در نسخه های نسبتاً بعدی بما رسیده قدیمترین آثاری است که در زبانهای اند و اروپایی باقیمانده است. زبانهای دیگر شعبه هندی که اشکال نسبتاً قدیمتر دارد «پراکریتهاست». گاهی زبانهای هندی و آریانی را یکجا دسته بندی نموده جمعاً بنام زبانهای هند و آریانی یاد میکنند.

از یکتعداد زیاد زبانهای اند و اروپایی آثاری باقی مانده که متون بعضی از زبانها و افرو نسخ بعضی دیگر خیلی کم است. صحیحترین و معتبرترین این آثار را با تعیین بیشتر میتوان دسته بندی نمود اما ساحه برخی دیگر با وصف تشریح و تحلیل کافی هنوز کشف نگردیده است.

معروفترین زبانهای ایندسته دوشعبه زبان تخاری است که از قرن هفتم نهم در آسیای مرکزی و کشور خودما «افغانستان» بدان تکلم میکردند. شعبه تخاری از نظر زبانشناسی مقایسی ارزش و رتبت عظیمی دارد، زیرا کشف آن یک شاخه کاملاً جدیدی را بدسته وسیع اندواروپایی میافزاید و ساحه مقایسه را پهنایی میبخشد. منشأ زبانهای دیگر اند و اروپایی؛ که ارتباطشان بشاخه های بیشمار این دسته هنوز بدستی معلوم نیست و زبانهای معروف ایریان و فریژی نیز در آنجمله است، ساحه مدیترانه دانسته میشود.

از زبان هتیت متنها و نسخه های باز مانده است که تاریخ آنها به یکپاره از پنجصد سال قبل از میلاد میرسد و بزیکتعداد از زبانهای قدیم دیگر که در آسیای صغیر رایج بوده اند بنام دسته اناطولی یاد میشود. گرچه در بین این زبانها و زبانهای اندواروپایی پیوستگی آشکاری بملاحظه میرسد؛ مگر مدققان این خویشاوندی رامتفقاً تصدیق نمیکند. طایفه یی برانست که دسته اناطولی در زبانهای اندواروپایی شامل است اما اکثریت دانشمندان میگویند که این زبانها قبل از پیدایش زبانهای معاصر اندواروپایی از دسته اصلی جدا شده و از آنرو زبانهای اناطولی و اندواروپایی جمعاً دسته وسیعتری را که گاهی بنام اندوهتیت یاد می شوند تشکیل میدهد.

شاخه فینواگریک: مشتمل از سه زبان، فنیقی، استونیایی و هنگری است که از لحاظ اجتماعی اهمیت زیادی در اروپا دارند. غیر این سه زبان، السنه دیگری نیز درین شعبه شامل است که در اروپای شمالی و آسیا بدان گپ میزنند و عبارتند از: زبانهای لیبی، مورد وین، قرمز، ووتیک و سامو وید.

دسته التایی، شکل از سه شعبه است: شعبه ترکی بنامهای ترکی

و آرزبایجانی در شمالغرب ایران و قفقاز و یکتعداد لهجه های آسیای مرکزی است که مهمترین آنها گرجی، ازبکی، ترکمانی و کزک است. شعبه منگولیایی که یکتعداد بیشماری از زبانها در آن شامل است و جمعاً باین نام یاد میشوند. شعبه سوم متشکل از زبان های مانچو و تنگوش است که در نواحی شرقی منگولیا گفته میشوند. سرزمین قفقاز نیز ساحه یی را تشکیل میدهد که در آن زبانهای بیشماری وجود دارد. علاوه بر السنه ارمنی، آرزبایجانی، زبانهای رایج در ممالک فارس و زبانهای روسی و اوکراینی که بیشتر از آنها یاد کرده ایم، یکتعداد زبانهای دیگری در آنجا وجود دارد که رویهمرفته اگرچه بشعبه زبانهای قفقازی مسی گر دیده اند مگر این دسته بندی طرف قناعت اکثر زبانشناسان واقع نگردیده است، زیرا در بین دسته یی ازین زبانها قرابت مشهودی وجود ندارد و بنابراین باید زبانهای قفقاز را بدو شعبه: یکی قفقازی جنوبی که زبان گرجی (دارای غنای ادبی باستانی) و زبان گریلی در آن شامل است؛ و دیگری قفقازی شمالی که شماره زیادی از زبانها را احتوا مینماید و معروفترین آنها ابکاسی، اوار، چیچین و کباردی است، تقسیم نمود. در نواحی جنوبی پیرنه فرانسه و اسپانیا دسته کوچکی از مردم بزبان باسک تکلم میکنند که تحقیقات درباره آن هنوز جاری است و تا کنون حقایقی که همیشگی آنرا با السنه دنیای قدیم ثابت کند بدست نیامده و بنابراین زبان مستقلی شمرده میشود.

زبانهای سامی :

زبانشناسان دسته دیگری از زبانها را که شاخه هایش با هم نزدیکی و پیوستگی تام دارد مگر از دسته زبانهای آریایی جداست، بنام دسته زبانهای سامی تشخیص داده اند. در نخستین مرحله های پدید آمدن دوره بیکه اسناد تاریخی آن در دست است، یعنی قبل از (۴۰۰۰ ق. م) در اطراف و اقصای شرق مدیترانه بمردمان برمیخوریم که بزبانهای دسته سامی تکلم میکردند. اگرچه این مردمان در مراحل بعدتر با آریاییها مشاجرتهای رزمی و مناسبتهای تجارتنی را همواره برقرار میداشتند، مگر بعالت اختلافهای اساسی لسانی و دید-گر خصه-وصیتهای

نژادی ، از لحاظ زبان نیز دسته های جدا گانه یسی را تشکیل میدهند. و بایست پیش از دوره تاریخی ، در عصر سنگ تر اشیده ، و در طول هزاران سال جدائی کاملی بین آریایی زبانان و سامی زبانان موجود بوده باشد.

بنظر چنان میرسد که سامیهای نخستین در جنوب عربستان و یادر ناحیتهای شمال شرقی افریقا میزیسته اند. شاید زبان اصلی این گروه نیز در یکی از این ناحیتهای شکل و انشعاب یافته باشد. موعرخان چنان پندارند که شاید در قدیمترین دوره های سنگ تر اشیده دسته های آری و سامی در دو قاره از هم جدا و بیگانه بسر میبرده اند. مگر اکنون ، دسته یسی از افریقای شمالی و آسیای جنوب غربی هست که بنام دستهء افرو-ایشیایی نامیده شده است و پنج شعبه دارد ، بنامهای :

سامی ، مصری ، بربر ، کوشیتی و کاد. گاهی زبانهای مصری ، بربر ، کوشیتی و کاد بنام دستهء زبانهای حامی یاد میشوند و باز بان سامی یکجای دستهء «حامی-سامی» را تشکیل میدهند. این اصطلاح جهت اطلاق برین دو دسته از زبانها درست و شایسته نیست ، زیرا زبانهای سامی بین خود چنان پیوستگی نزدیکی دارند که باز بان حامی بدان پیمانانند.

شعبهء زبانهای سامی نام و نشان گسترده دارد. تنها عبرانی ، عربی و برخی از زبانهای حبشه بسان زبانهای گپ زده شده بدریافت ارزش و شایستگی کنونی نایل آمده اند. در زبان عربی چندین لهجهء گوناگون جای دارد که از دیر باز و بصورت عنعنی زبانهای از هم جدا پنداشته شده اند. بسیاری از زبانهای باستانی سامی دارای شهرت و ادبیات مهم است. زبان اکادی ، که آموری و بابلی نیز نامیده میشود ، و زبان سومری ، که پیوستگیش با دیگر زبانها آشکار نیست ، مگر بطور قطعی در دسته افروایشیایی شامل نمیشود ، زبانهای عمده یسی هستند که ادبیاتی بخط میخی داشته و در بین النهرین رایج بوده اند. ازین دو زبان قدیمترین اثرهای تاریخی محفوظ مانده است. آرامی و سورییه یسی لهجه های بیخی هم ریشه میباشند در روزگاران قدیم ، پس از سقوط اکادها در شرق نزدیک زبانهای آرامی از لحاظ معامله های سوداگری ، اداری و حرفه یسی ارزش و تبارز منحصر صی داشتند.

یکی از شکلهای زبان آرامی، بعلاست داشته-ن ادبیات مربوط بیهودیان واجد اهمیت امر و زنی است؛ مگر سوریایی زبان مذهبی برخی از کلسیاساهای شرقی و ادبیات قدیمتر مسیحی میباشد. زبان فنیقی، که-انسدکی با عبرانی باستانی اختلاف داشت، در منطقهء مدیترانه زبان مهم تجارتنی بوده و بیگمان همان زبانی بوده که از برای نوشتنش نخستین الفبا ترتیب شده است. یکی از شکلهای بعدی همین زبان که بنام پونیک یا دمیشود زبان دوره امپراطوری کسار تاها بود. عبرانی - زبان کنعان باستان، بد آنجهته که نسخه های کتاب مقدس عهد عتیق بدان نوشته شده است (و یک قسمت کم آن بزبان ارمنی است) اهمیت فراوان دارد. این زبان قبل از بعثت حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام باروی بروی شدن بزبان آرامی بشکست مواجه گردید؛ مگر پسانها بزبان ادبی و مذهبی دوام یافته و اکنون بدست یهودیان دوباره احیا میگردد. باچنین سابقهء تاریخی، این زبان، دگرگوئیهای بسیار دیده و عبرانی امروزی با عبرانی قدیمی فرق فاحشی بهم میرساند. در ناحیتهای جنربی عربستان لهجه های بومی هست که یکجایی بنام زبانهای عربی جنوبی یاد میشوند و اگر چه زبان عربی کلاسیک زبان نگارشی اکثر جایهای آن ناحیتهاست با آن فرق فاحشی دارند. در حبشه سه لهجه بومی مشهور وجود دارد: یکی امهری که در مرکز مملکت به آن تکپ میزنند و زبان رسمی است. دوتای دیگر تگری و تگرینا است که در شمال بکار برده میشوند. چهار زبان حبشی قدیمتر بوده و با این سه زبان همیشگی دارند زبان مذهبی کلسیاسی حبشه است. شعبهء دوم زبانهای افرو ایشیایی مشتمل از زبان مصری و جانشین آن قبطی است. قبطی زبان مذهبی مسیحیان قبطی مصر است که در برابر عربی شکل یک لهجهء محلی را بخود گرفته میرود.

زبانهای بربر در ناحیت پهناوری از افریقای شمالی و صحرای اعظم گسترده شده است، که اگر چه در بسیاری از منطقه ها جایهای خود را بعربی وا میگذارند مگر بحیث زبانهای بومی در اکثر حصه ها بکار میروند. در زبانهای بربر - کبیل شلج، زناگسا و توارگ شهرت دارند.

شاخهء کوشیتی اکثر قسمتهای پیش برآمدگی شرقی افریقا را اشغال کرده است. درین شاخه زبانهای سومالی، گالیله و بیجا شامل است که در سرزمینهای پهناوری بآنها تکلم میکنند.

زبانهای کساد یک تعداد کثیری از زبانهارا در بر میگیرد که در نایجیریای مرکزی و شمالی و گرداگر دجهیل کساد به آنها سخن گفته میشود. چگونگی بسیاری ازین زبانها هنوز آشکار نگردیده و بچند تایی محدود آن نفوس کمی سخن میگویند، باوصف آنهم زبان هوسا (*Hausa*) یکی از مهمترین زبانهای افریقایسی است. باین زبان هم نفوس زیاد سخن میگویند و هم در اکثر قسمتهای بلاد افریقا بحیث زبان تجارتی بکار میرود.

در منطقهء سودان افریقا یک تعداد کوچک دسته‌های زبان وجود دارد که هر چند گروهبهای وسیعی دارند مگر در باب اکثریت اعضای آن معلوماتی کافی بدست نیامده است. بنابراین موضوع وسیعی را جهت تتبعات و کاوشهای لسانی تهیه کرده است. زبان سانگهای که در موازات دریای نایجیر توسط نفوس زیادی تکلم میشد از لحاظ معلومات تاریخی در باب افریقای جنوبی اهمیت درخور ملاحظه دارد. در قسمت مرکزی وادی علیای نیل در ناحیه بیکه بسوی جنوب تابه تانگانیکا و بسوی غرب قاباسین میرسد.

یعنی در حوزة دریای چاری و جوارجلیج کاددستهء چاری-نیل وجود دارد. در مرکز این منطقه شاخه نیلوتیک که زبانهای دنکا، نویر و شلوه (*Shilluh*) را در بر میگیرد عرض وجود می‌نماید. زبان اکولی در یوگندا، ماسایی و ماندی در کینیا و تانگانیکا جمعاً بنام نیلوحامی (*Nilo-Hametic*) یاد میشود که اصلاً بازبانهای افر و ایشیایی، که زبان حامی نیز شامل آنست، هیچگونه پیوستگی ندارد. در سودان شمالی چندزبانی ازین دسته باقی مانده است که توسط عربی محاط گردیده و بهترین آنها زبان نوباست که در موازات رود نیل تا اقصای سرحدات مصر و سودان بآن سخن گفته میشود. زبانهایسی که در غرب این ناحیتها موجود بوده و مهمترین آنها باگرمی و موراست کشف گردیده و چنان پنداشته میشود که شاخهء سودانی مرکز را تشکیل بدهند. بسوی شمال و مشرق جهیل کاد منطقه بیست که دسته زبان سودان مرکزی اشغال کرده و در انجمله زبان کانوری که در شمال شرقی نایجیریا و مجاورت آن تکلم میشود معروف است.

مهمترین زبانهای افریقا را دسته‌های نایجیر-کانگو تشکیل می‌دهد. باین زبانها در اکثر نواحی افریقای جنوبی، در نواحی بیکه بجنوب خط استوا واقعست تکلم میشود. این دسته شاخه‌های فرعی متعددی دارد که دانش امروزی بدسته بندی درست آنها توفیق نیافته است.

شاخه‌های السنه اتلانتيك غربی و ماندینگو بدرستی تشخیص و تشریح گردیده است. این هر دو شاخه در قسمتهای انتهایی غربی آن ناحیتهای عمومیت دارند. زبانهای اتلانتيك غربی در نزدیکی سواحل لایبیریا تا سینیگال یافته میشوند که زبانهای تمن (*Temne*) و بولوم (*Bulom*) در سیراسیون (*Sierra Seone*) و زبان ولف (*Wolof*) در سینیگال معروف است. مشهورترین زبان این شاخه فولانی است که توسط مردمان قبایل فولاد در ناحیت وسیعی از سینیگال تا کامرون بآن گپ میزنند. زبانهای ماندینگو در نواحی غربی شاخه زبانهای اتلانتيك غربی تکلم میشوند. مرکزهای عمده این زبانهایکی در لایبیریا و سیراسیون است که السنه *Kpelle*، او ماو *Mende*، مریوط باین شاخه توسط اکثریت نفوس تکلم میشود و دیگر در نواحی مجاور شمال این منطقه که مالینگی و با مبادا معروفترین آنهاست. سواحل بین لایبیریا و کامرون رویهمرفته توسط شاخه‌های کوا اشغال گردیده است. بکتهعداد زبانهای این شاخه از قبیل اکان بالهجه‌های فانتی و توی خود در گولد کوست، با اولی در ساحل آیوری، ایر و در توگولیند، فان در داهومی و یورو با، آیوونوبی در نایجیریا اهمیت اجتماعی دارند. زبانهای باسا و کرو که در لایبیریا رایجست نیز ازین شاخه پنداشته شده‌اند ولی حقیقت آنها تاکنون بدرستی آشکارنگردیده است. در ناحیتهای شمالی این ساحه منطقه وسیع دیگر است که شاخه زبانهای گود اشغالش کرده است ازین شعبه باندازه شعبه کوا معلومات درست بدست نیامده و زبانهای آن، بطور صحیح و دقیق طبقه بندی نشده است. زبان موسری از معروفترین زبانهای این شاخه و دارای ارزش اجتماعی میباشد.

در شرق کامرون با متداد شمال ساحه کانگو بکتهعداد از زبانهای نایجر-کانگو اخذموقع میکند که راجع بدسته بندی آنها معلومات اندک حاصل شده است که شاید

همه بیک شعبه متعلق یا اینکه قابل دسته بندی باشند. زبان زانندی در کانگویی بلجیمی و سردان شهرت تمام داشته زبان یک کتله بزرگ محسوب میشود. زبان سانگو که در افریقای استوایی فرانسوی رایج است نیز درین شاخه شامل است. شاخه مری در نایجیر یا شرقی و کامرون تمرکز یافته است. این شاخه مشتمل از شعبه های فرعی بیشماری است که در باب اکثریت آنها و قوف کاملند اریم و بااستثنای ایفیک و تیر که نفوس بیشتری با آنها تکلم میکنند توسط طایفه های کوچکی گپ زده میشوند. بسوی جنوب و مشرق این شاخه شعبه و مبع دیگری گسترش یافته و بنام شاخه بانزو، باوصف اینکه نسبت بهر یک از دیگر شعبه های نایجیر - کانگو شاخه بی فرعی پنداشته میشود، یاد میشود. درین دسته نسبت به تمام دسته های دیگر زبانها و لهجه های زیادتر موجود است. از آنرو دسته بندی این زبانها و لهجه ها بیخنی دشوار و حصول توافق نظر تمامیت دانشمندان در ین باب از جهات متعددی متعذر مینماید. با آنهم از یکتعداد زبانهای مهم این دسته که به هیچ ذیل بر سه قسمت منقسم شده است نام میتوان برد: قسمت زبانهای تجارتنی یا اداری که اخیراً از ساحه اصلی خویش فراتر گسترش یافته است. مهمترین زبان این قسمت سوهیلی است که در سرتاسر افریقای شرقی و ناحیتهای شرقی ساحه کانگویی بلجیم رواج دارد و گاهی هم در ممالکتهای مجاور این این منطقه حرف زده میشود. در کانگوسه زبان دیگر که مراحل تکاملی یکسان دارند بنامهای کانگویی شرقی، لوبای جنوبی و نگلای شمالی موجود است. این زبانها و ازی بازبانهای قبایلی، در حالیکه بتدریج جایگزین برخی از آنها میگردد در معاملات تجارتنی صحبت میشوند قسمت دوم زبانهای است که بنام «السنه اتحادی» یاد میشوند. درین دسته لهجه های گوناگون شونا که در رودیشیای جنوبی متمرکز گردیده و در افریقای شرقی پورتگالی نیز صحبت میشوند شامل است. لهجه های شونا را به شش دسته متمایز که در هر کدام اختلافات محلی بارزی نمودار است تقسیم کرده اند. پنج لهجه این دسته شکل تحریری یافته و بچهار لهجه آن تمام انجیل ترجمه شده است و نیز نشرات قابل ملاحظه بی در هر یک از آنها یافته میشود. با اینهم تمام لهجه های شونا زبان یک کتله کوچک یعنی

بیشتر از یک میلیون نفر است. در سال ۱۹۲۹ هیا تی بمطالعه این لسانها همت گماشت. در نتیجه تحقیقات طرح یک زبان تحریری نو بنام «شرفای اتحادی» ریخته شد. از آن پس، این زبان جای اشکال تحریری قدیمتر را گرفته و اکنون در سر تاسر ساحه لهجات ششگانه پیشین تکلم میشود. دیگر، زبانیکه از اختلاط یک تعداد زبانهای قبایلی نیاسا لیند جنوبی پدید آمد و بنام نیاجا یاد میشود هم درین دسته شامل است. علاوه بر اینها یک تعداد زبانهای قبایلی دیگری نیز درین دسته شامل میشوند که یا بجهت وسعت و اهمیت متکلمین خویش و یا مساعدت شرایط دیگر حائز اهمیت باشهت گردیده اند و در بین آنها زبان گاندا در یوگندا، کیکو یو و کامبادر کینیا، چا گاونیا مویسی در تانگانیکا، روندی و رواندا در روندا- یرو روندی، بمبادر و دیشیای شمالی، امبوند و وکیمبوند و درانگولا، هیر پرو در افریقای جنوب غربی، زولو، خهور سار، سرازی، ساتری جنوبی، ساتوی شمالی، خراناووندا در افریقای جنوبی شامل است.

السنه با نر دارای چنان یک سیستم «سابقهها» *Prefixes* است که جنس (تذکیر و تانیث) و عدد (مفرد و جمع) را مینمایاند. از آنرو نامهای این زبانها نیز گاهی با «سابقه» مثلاً بشکل *Kikongo* و *Luganda* و گاهی بدون «سابقه» بشکل *Kikongo* و *Ganda* یاد و تلفظ میشوند. علاوه بر آن خود قبیله ها نیز نامهای تقریباً یکسان دارند، چنانچه بزبان لوگندا قبیله با گندا که در یوگندا بسر میبرد گپ میزند. گسترش یافتن متکلمان و زبانهای بانو تحولات تاریخی نسبتاً معاصر داشته و فعالیتهای تکاملی آنان در آغاز دوره امپریالیزم اروپا نیز جسر یان داشت. در میان مردمانیکه از جایهای خود بیجای شدند سخنگویان السنه خری سن را نام میتوان برد. دو قبیله خردی که بزبانهای خریشاوند این دسته بنامهای ساندارهتسا سخن میگویند در تانگانیکا که توسط زبانهای بانو محاط گردیده است در برابر نفوذ زبانهای یاد شده در اخیر ابراز مقاومت و ایستادگی مینمایند. بزرگترین بازمانده زبانهای خری سن در افریقای جنوبی جاییکه قسمت اعظم ریگستانها و خارستانها مسکون آنرا زبانهای بوشمان و هونتوت اشغال کرده بود، وجود دارد. (باقی دارد)

جنبش رومانτισم

-۳-

چاپلد آن شخصیت متزوی واسه-ر آ میر از اهمیت خود میباید و بایرن فی الحقیقت از او متأثر بود .

بایرن آ هنگ حساسیت رانواخت چاپلد سرتاسر اروپا را تسخیر کرد ، این وضع تا وقتی دوام کرد که دانژوان مرودتمسخرش قسار داد . طوریکه همین (Heine) تیک را از پا درآورد بایرن اول بایرن دوم را از صحنه بیرون راند بعد از بایرن وسکات رومانٹسزم بدوره دوم رونق خ-ودمیرسد . درینوقت ویکتور هوگو باصوت نمکی ، اسلوب مصور و ترشحات محلی رنگ خود بمیدان می آید . لامارتین ، بحیث شلی معتدل و ، دی وگنی از بدبینی الهام میگیرند . در رومانٹسهای مهم دیگر چون دیموزا (demusset) و جارج سیند عکس العمل ضمنی بمشاهده میرسد .

جنبش رومانٹیک در ممالک دیگر تقلیدی میباشد رومانٹیک در ایتالیا محض یک نفر را بوجرد آورد که صاحب استعداد مسلم بر دو الفری اساساً کلاسیک بود هنوز مانزونی (promessi Spasi) خود را نشرو درام « کامیگیوله » خود را نوشته بود که رومانٹیک بر رونق حقیقی خود رسیده بود . پیروان مانزونی مانند پیکرچندان مزه نداشتند . ایتالیا گرمی و ذوق ابریل را از دست داد و وضع جنبش رومانٹیک را اختیار کرد . هنوز کساردیوسی (Coyducci) و دی انن زیو (d, Anunnzio) بمیدان نیامده بودند ، که ادبیات هسپانیه اهمیت خود را در اروپا قایم ساخت و عین وضع در هسپانیه نیز صدق میکند که رومانٹیک در آنجا نیز نقلی بوده و قدرت حیاتی آن کمتر بود . روسیه گرچه یک مملکت نو تاسیس بود اثر رومانٹسزم باثر آثار بایرن دیده میشد در سال ۱۸۲۸ (Eugene Onegin) پوشکین بمیدان آمد و لرمان توف که اساساً رومانٹیک بود در بین سالهای

۱۸۳۱ الی ۱۸۴۱ بسخن پردازي آغاز نهاد. آثار گوگل نسبت بساير آثار ارزش بيشتري براي ادبيات روسيه دارد، « ارواح مرده او اساسات نيچرليستک و مکتب تورگينف را محقق ساخت.

جنبش رومانتيک در امريکا نسبتاً راه عجيبي را در پيش گرفته بود زيرا امريکائيها، در مرحله اول رومانτισزم نسبت بادبيات بيشتري با استقلال خود بذل توجه مينمودند و هنوز فضا براي رومانτισزم سازگار نبود. به نسبت اينکه در آنجا مرکزيت و مفکوره هاي تربيت شده هم آهنگ وجود نداشت براي چندين سال اين وضع در ام کرد ادبيات شکل منطقي داشت حتي براي روايات اصلي خود بخارج متوجه مي شدند بنابر ان ادبيات امريکا ناظهور و واشنگتن، فينيمور، کوپر و بليم بر يانت بيشتري تقليدي بود همين سه نويسنده بادبيات امريکا کمک زيادي نمودند مخصوصاً واشنگتن که حصه زياد عمر خود را در خارج گذرانده بود در نگارشات وي آثار تعصب ناحيري ديده نميشد. کوپر که آثار او در هر دو قاره خزاننده زياد داشت با صميميت و صراحت زياد بنگارش اشعار رزمي محاجرین اول شروع کرد بر يانت در نيمه قرن ۱۸ و نيمه عصر ورود زورت توانست که با منظومه هاي ترس آور و انزوايي خود احساسات دهشت انگيزي را که از طبيعت الهام گرفته بود منعکس سازد.

في الحقيقت رومانτισزم در ابتداء بحيث يک ناخوشي اعصاب تلقی ميشد. بخاطر بايد داشت که ناظهور ادگار آلن پودر امريکا، چيزي بنام رومانτισزم موجود نبود و نويسندگان آن عصر، سالم بر آرام و، قول بودند. او توانست طلسم خشنودي احساسات را که تا سال ۱۸۳۵ ادبيات امريکا را مورد حمله قرار داده بود بشکند. او « قصه خطر » مس رادکلاف و « مانک » ليوس را مورد استعمال دقيق بخشيد زير اپوسمبوليزم را بوجود آورد باينوسيله نه تنها بحيث استاد بود دليلر بسلكه بحيث استاد مکتب امروزه شعر فرانسه و شعر اروپايي شناخته شد. حالا که جنبش رومانتيک در ادبيات از ظهور تا افول آن تعين گرديد و نشان داده شد که چطور اروپايي ها در سال ۱۷۵۰ بمقابل اساسات عقلي عصر تعقل تمر دنمود، چطور در رد کردن اساسات عقلي حتي از خود عقل هم انکار کردند، چطور

حساسیت سال ۱۷۵۰ بواسطه روسو بشکل خود خوراکی احساساتی در آمد و شعر حس خوش بینی را بحس بد بینی سپرد ، چطور با اثر نفرت معمول ب جستجوی چیز های غیر معمول ، بعید ، مافوق طبیعی ، اجنبی و وهشت انگیز کشانیده شد چطور تنفر جامعه و مرکز بسوی تمایل بانزوا ، طبیعت ، و احساسات ابتدایی ، سوق داده شد چطور (*le moi esthassable*) شکل (*l'etalagedumo*) را بخود گرفت و چطور با اثر طرفداری احیاء مذهب اینها بگر داحیای شخصیت گردیدند . و چطور هر یک از این امیال ادبیات عالی و نویسندگان بلند پایه چون ورتنر ، شیلی ، لامارتین ، ووردزورت «دی وگنی» و ادگارالن پورا بمیدان آورد ؟ رومانسیرم با تمام خوبیهایش اساساً مخرب بود ، وقتی قوه فعلیه اش بپایان رسید که چیزی نمانده بود تا تباہ سازد . رومانسیرم چون دارای اساسات منطقی نبود نترانست که بحیث یک دکتور بن باقی بماند .

حتی بواسطه بزرگترین طرفداران خود چون گویتیه ، بایرن ، و ضمناً شیلی ردگر دید . ترانسن دذلیسته های جرمنی ، آنقدر فهیم بودند که حتی برای دلیل واقعی نمیگذاشتند آنهانظر به حقیقت را بوجو دآوردند که بزودی بصورت آرت برای آرت انکشاف نمود کیتس از نقطه نظر مختلفی بکار شروع کرد بمقابل ماجراء از لحاظ زیبایی شناسی عکس العمل نشان داد .

باروی کسار آمدن دوره وکتور یا ادبیات بدست بورژوازیها افتاد ، بار دیگر مردم آرزو کردند که بجای ابراز هیجان کمی خود را تسکین دهند تیرگی حیات خانوادگی صخره ها و قله های رومانسیرم را تیرگی بخشید .

جنبش رومانیتیک گرچه در سال ۱۸۴۰ در حال نزع برد ولی کسار خود را تکمیل کرده بود ؛ برای انگلستان شیلی ، ووردزورت و سکات - برای فرانسه لامارتین دی وگنی و هرکو بر ای جرمنی یک - ادبیات ملی را بخشید ، روسیه و امریکا را قربیت کرد .

رومانیتیک هنوز هم بصورت ضمنی باقی مانده شاید سبب موفقیت او در پایداریش آن باشد که تماماً را مجبور ساخته که خود خواهی و استقلال شخصی اعتقاد داشته باشد . (پایان)

آیا میدانید که چرا بخواب

میر ویم ؟

مترجم: حبیب الرحمن هاله

علما و فلاسفه همواره سعی به شرح داده اند که مسائل معضل و پیچیده راحل و عقده های رمز طبیعت را باز نمایند. چنانچه با اثر همین داعیه انکشاف و تکامل زیادی در کایه علوم به مشاهده میرسد. یگانه موضوعی که پیش از موضوعات دیگر معضل و پیچیده بوده علما و فلاسفه موافق نیامده که مانند سایر علوم در آن پیشرفتی نمایند و موضوع روح و مسائل روحی میباشد. با وجود عدم موفقیت ها و مایوسی ها هنوز هم آنرا ابکلی ترک نگفته مشغول مطالعه آن میباشند خواب هم که یکی از موضوعات روحی است طوریکه شاید و باید علل و اسباب آن تشریح و تفسیر نگردیده است با نهم علما با سامی تحقیق آنها در زمینه های علوم دیگر در موضوع روشنی انداخته که قرار ذیل فرضیه های آنها برای مزید معلومات خوانندگان گرامی مجله ادب ترجمه و تقدیم می شود (هاله)

فرضیه های کیمیاوی: بصورت عمومی از فرضیه های کیمیاوی خواب بر می آید که به اثر فعالیت های عضلات و اعصاب در اثنا ی بیداری بکنوع ترکیبات زهری تولید می شود و وقتیکه این ترکیبات جمع گردد دیده به پیمانها همین رسیده خواب صورت میگیرد. برای اینصورت این مطلب که فعالیت های عضوی و ذهنی چطور تمایل خواب را باعث میگرددد، دو فرضیه زیر تقدیم می شود:

۱/ وقتیکه عضلات به اندازه معینی فعالیت بخرج داد، خستگی رخ میدهد. قرآم با خستگی یک نوع ترکیبات زهری که به ترشی شیر شبا هت دارد تولید گردیده در جریان خون می ریزد. همینکه این خون فاسد شده به دماغ رسیده، حجرات عصبی دماغ بیک فعالیت ضد سم دست میزنند که به اثر همین فعالیت خستگی دماغی صورت میگیرد.

۲/ وقتیکه قوه عضلات به تحلیل رسید و اعصاب بآن قوه تازه رسانیده فقر است خود اعصاب هم به تحلیل رسیده کسالت و خواب آلودگی پیدا میشود. باثر به تحلیل رسیدن اعصابی که در عمیله های تخیل و تفکر و وظیفه دارانند خستگی دماغی صورت میگیرد.

گرچه این فرضیه ها از نظر تجربی آنقدر حایز اهمیت نمیباشد با آنهم عاری از مورد نیست. بر علاوه دو فرضیه بالا فرضیه قیاسی دیگری هم وجود دارد و آن چنین است که چون استعمال یک مقدار معین محصول نباتاتیکه خارجاً نمو میکنند (برومیت، مشتقات باربیت، الکل، تریاک، ایتر، کلوروفارم و کاربن مانواکساید) اعمال مشترک را متأثر و استعمال یک اندازه کافی آنها خواب یا کیفیات خواب مانندی تولید میکند، اعضای بدن نیز ضرور کدام نوع مساده ای میسازد که عین ماهیت را دارا میباشد.

این فرضیه نیز پذیرفته نشده مورد اعتراض قرار گرفته است زیرا اثراتیکه بعد از استعمال ادویه بیهوشی و یا خراب آور بوجود آمده و موجب خواب میگردد، آشکار و قابل اعتبار نیست، چه هیچ کس نمیتواند قبول کند که عوامل طبیعی خواب شبیه این عوامل مصنوعی باشد.

موسو و ایشماریس تجارسی را انجام داده اند که برای فرضیه های کیمیاوی خواب اهمیت قابل ملاحظه دارد. موسو بعد از انتقال خون یک حیوان خسته در یک حیوان استراحت کرده، مشاهده کرد که حیوان اخیر وضع خواب آلودی بخود گرفت. محقق دیگری یک نوع عصاره دماغ حیواناتی را که برای مدتی خواب نکرده بود، در دماغ حیواناتی که به اندازه نورمال خوابیده بود تزریق نموده مشاهده کرد که تمام علائم خستگی و خواب آلودگی در آنها نمایان گردید. این تجارب هم شکل یک قاعده کلی را بخود گرفته نمیتواند زیرا از اجرای آنها در مورد مردمان مبتلا بمرض بیخوابی ثمری بدست نیامده است. همچنین کار زیاد، خواندن و فکر کردن زیاد و خستگی های ناشی از ریاضی های مخصوص عوامل خواب تلقی شده نمیتواند. اختلاف اشخاص از نظر

مقدار کار انجام یافته هیچ وقت با مقدار خواب مورد احتیاج تناسب مستقیمی را
 قایم ساخته نمیتواند چه بسیار ممکن است اشخاصیکه زیاد تر کار میکنند کمتر
 بخوابند و اشخاصیکه کمتر کار میکنند زیاده تر.

فرضیه های فزیولوژیکی : فرضیه های فزیولوژیکی بر آن تغییراتی بنا یافته
 که بعد از فعالیت اعضاء و یا بیدار ماندن زیاد بمشاهده میرسد. گویا چه فرضیه
 های فزیولوژیکی مورد بحث، فرضیه های کامل شده نتوانسته تنها بعضی از تغییراتی
 را شرح میکنند که در اثناى خواب رخ میدهد با آنهم مطالعه آنها بسی ثمر نخواستند.
 یکی از فرضیه های فزیولوژیکی فرضیه تحول در دوران خون است این
 فرضیه از مشاهده حقیقتی منشأ گرفته که انسانها وقت بخواب رفتن یک حالت
 سرنگونی را اختیار میکنند. برای اثبات این فرضیه از یکطرف حیواناتی را مورد
 تجربه قرار داده اند که چنین وضعی را اختیار نمی کنند و از جانب دیگر برای
 نشان دادن جریان خون از جانب سر به سمت معده و اطراف بدن، برده های
 دقیقی برای موازنه تهیه دیدند. از اجرای این تجارب کدام نتیجه گرفته نشد.
 مشاهده اشخاصیکه با اثر صرف خوراک های ثقیل خواب آلودگر دیدند؛ فرضیه
 تغییر دوران خون را تأیید کرده است گفته شده که به تعقیب گسیختن عروق خون
 و تخلیه خون از آنها، خواب آلودگی مریضان مبتلا به مرض کم خوابی و وقوع حوادث
 ناشی از چاقی تغییراتی در دوران خون رخ داده ضعف دست میدهد. محققین تصور
 کرده اند که سرنگونی بجز زیادی زخیره خون در دماغ علت دیگری ندارد
 درین خصوص دو فرضیه متخالف قایم گردیده:

۱- فرضیه کم خونی که نظر عمومی آن چنانست که با اثر ضعف جریان خون
 در دماغ، در تغذیه انساج عصبی دماغ موقتاً تقلیل بعمل آمده خواب صورت میگیرد
 چه خواب یک زمان جبران یا فعالیت انابولیکی نبوده یک زمان اضمحلال
 یا فعالیت کتابولیکی میباشد بعد از عملیات دماغ انسانهای خوابیده، توسط آاره
 اره مانند ی، در دماغ یک حالت کم خونی بمشاهده رسیده است. و نیز معلوم
 گردیده که در اثناى خوابیدن آماس و تورمی در دماغ پیدا میشود. و نیز آن قسمت
 سرهای اطفال که هنوز استخوانی نشده در اثناى خواب خالی بنظر میرسند.

۲- فرضیه فشارخون که با اثر مشاهده حالات معکوس کم خرونی قایم گردیده است مطابق این فرضیه در اثنای خواب یکنوع فشارخون درد ماغ تولید میگردد . که بصورت موزمانع اجرای وظیفه عادی آن میشود نظر باین فرضیه در اثنای خواب درهماغ یک قسم پری و التهاب دماغی پیدا میشود ، چنانچه یکدسته حقایق از پری سیستم وریدی و بیحسی و خواب آوردگی از التهاب دماغی تصدیق مینماید . در مریضان مبتلا باستسقای سر و تورم دماغی یک گیبچی بمشاهده میرسد که محتملاً علت آن فشارخون قیاسی میباشد .

مشکلات این دو فرضیه در اینجا است که یکی پیش از آنکه تحوّل در وضع رونما گردد میل بخواب پیدا میشود و دیگر ترتیب عوامل میخانیکسی حقیقی ای که فشارخون و یا کمی خون را مرجب میگردد ؛ مشخص نیست . برای شرح خواب غده های اندک و کراین راتحت مطالعه گرفته اند . مریضان مبتلا بشدت فعالیت بلغم و غده تاثیر اید در بعضی موارد تمایلی به اغماء و یا مرض بیخوابی نشان میدهند . در صورت موزون بودن میزان ترشح فعالیت غده ها را نمیتوان عامل خواب دانست . چه اگر موزون هم نباشد نمیتوان متیقن بود که سرو کار ما باعات است و یا با معلول .

فرضیه های بیولوژیکی فرضیه ها را که بیولوژیکی می نامند اگر سری نامیده میشود بهتر بود . این فرضیه ها را کلاپارید *C laparpd* سیدیس *Sidis* و کوریات *Coriat* اقامه کرده اند .

کلاپارید اظهار مینمایند که خواب یک عمل فطری است و خواب شدن با اثر خستگی نبوده بلکه برای جلوگیری از خستگی است . اعضاء بدن عادت کرده که قوه خود را با اثر خوابیدن یا بیحرکت شدن حفظ نموده در برابر دشمنان خود از ان کارگیرند . پاسخهای فطری خواب مانند سایر پاسخهای فطری میتواند مشروط گردد . باینترتیب منبها تیکه باعث خواب میگردد جانشین تغبیرات ظاهری چون بستن چشم و دیگر حالات فزیولوژیکی خواهد گردید . (ناتمام)

داستان تاریخی

نور جهان و جهانگیر

نویسنده لین پول مترجم داکتر علوی

—۸—

جهانگیر مات و مبهوت ماند. از بنیه متناسب او و جاهت و از ساختمان زیبای او بر از ندگی که بالاتر از تمام خوبان بود نمایان شد و جهانگیر در برابر این همه دگر بائی ها بیچاره ماند. جانب نور جهان که چشمانش بزیر افکنده بود قدم فراتر گذاشت. در برابر جمال او خیلی کوچک می نمود. دستش بگرفت و بزاری گفت: «مهرالنسا، امپراتور مملکت بزرگت و پنهان و ربر قدم تو خودش را نذر می کند آیا ممکن است سلطانه جهانگیری که همه جهان از فرمان میبرد، بشوی.»

افسونگر جواب داد: «رعیت چه نظریه ای دارد، و مخصوصاً زن که هیچ اراده از خود ندارد. سر نوشت ما مربوط به شخص امپراتور است امپراتور امتیاز فرماندهی را دارد و ما راست تا از آن فرمان بریم.»

جهانگیر دوباره دست او بگرفت و آرزویش را تکرار کرد تا ملکه او شود. متاقباً اعلانی که متضمن بر عروسی امپراتور با همسر مرحوم شیر افکن بود صادر گردید.

شادمانی در سراسر مملکت عام شد، خامک دوزی هایی که تا آن دم موجب ستایش خانم های دهلی میگردید بعد از آن از سر ای امیر میسر نشد. خامک دوزینوا پارچه های دوخت رابا تاج شاهی عوض نمود. نور جهان در امور سلطنت یکی از زنان بنام بارآمد، که صفحات تاریخ کمتر بیاد دارد. در راس سازمان اداره پیچیده مملکت قرار گرفت و اسم نور جهان به نور محل تبدیل شد.

از همان فرصت بحیث همسر دلخواه امپراتور مغل معرفی گردید. در اوج ترقی دوبا راسم او به نور جهان عوض شد. چون بر قلب شاه حکومت می نمود لقب شاهی نیز باو داده شد. اهل خانواده اش پس از شهزادگان مغل موقعیت

محترم را کسب و امور بزرگ مملکت بایشان سپرده شد اعضای خانواده او از امتیازات و حقوقی که تا آن وقت کسی از آن برخوردار نشده بودند، متمتع شدند. سکه بنام او و امپراتور ضرب زده شد. حرم را به دربار عوض کرد تادر آنجا از اسرار سیاسی مملکت با آزادی فکر صحبت شود و این روایت که در تاریخ تاجداران ظالم کمتر سراغ می‌شد.

از همین حرم فرامین تاریخی از طرف سلطانه بنام امپراتور صادر می‌گردید و در سایه تدبیر نور جهان بود که دوره جهانگیر را از نگاه سیاست در طول دوره مغل یکی از ممالک مسعود تار آورد و در سر تا سر قلمروی جهانگیر نفوذش بیشتر گردید حتی نسبت به امپراتور هم در طول دوره سیاست مدبرانه و یک تراخت مغل که زن را در امور اداری حق مداخله میدادند هیچ زنی باین پایه ارجمنده نرسیده و هیچ جنس لطیفی مانند نور جهان نامور، انضباط کامل سیاسی بر مقدرات مردم مختلف - نیافته بود . . .

چند سالی که از جاه و مرتبت نور جهان سپری گردید. حرم سومین پسر جهانگیر که پس از بنام شاه جهان بر سر پشاهی قرار گرفت و وضع آرام مملکت را بر هم زد. او را با قوای گران سنگ بدکن فرستادند و شورشیان را مطیع سازد همان برد که شورش را در آن سامان فرو نشانند و متعاقباً عالیه ولیعهد در صدد کین بر آمد با سپاه مقتدری که قوای متجاوز را بزانو نشانده بود و آآن در اختیارش بود امپراتور را تشویق کرد تا خسرو را که کلا نترین پسر جهانگیر و ولیعهد بود در اختیار او بگذارد اندک بعد معلوم شد که او چرا برای گرفتاری برادر باغی خود. اصرار می ورزید. آری برای اینکه خسرو بین او و سلطنت مانعی بزرگ بشمار میرفت. حرم خائن نقاب را از روی دسیسه های پش برداشت و بر ملا تماطل خود را اعلان داشت کامیابی وی در دکن محبوب سپاهش قرار داد و شجاعتش اعتماد آنان را بسوی وی جلب نمود و آزاد منشی اش اسباب علایق آنان نسبت به حرم گردید حرم بقوایش اعتماد کرد و از اطاعت پدر سر بتافت و امر کرد برادر بد بخت او را در پای دیوار اسیر برهان پور» بدار بنند و سپس لقب شاهی برگزید.

نور جهان از دیر زمان بر تشبثات خرم مظنون گردیده بود. اگر چه خرم بر آمال شوم خود پرده گسترده بود با آنهم نمی توانست از نظر نور جهان مخفی بدارد. احساسات آرزو حرص در سینه شهزاده خرم موج می زد. چون ملکه از آمال او خوب باخبر بود بنابراین تصمیم گرفت تا جلو اقدامات سوء او را بگیرد. قبل از مرگ خسرو نور جهان باین مسأله ملنفت شده بود که خرم چشم بر تخت امپراتوری دوخته و تمام اعمال و کردار روزندگی اجتماعی وی دلالت برین میگرد که واقعاً خرم در تلاش حکومت است. عیاری خرم موجب درد سر و ذکاوتش سزاوار هر گاه نه قدر و ستایش بود. خرم نه تنها دمسسیه باز عیار بود بلکه جنرال شجاع و کامیاب محسوب میگردید و در بین سپاه محو بیت تمام حاصل کرده بود. نور جهان از وجود این چنین رقیب خطرناک به هراس افتاده و از موفقیت خود کمتر چشم امید داشت با لآخره سوء ظنی که نسبت به خرم در اثر تجربه اندوخته بود به جهانگیر باز گفت. جهانگیر در ابتداء سخنان او را کمتر شنید اما چون نور جهان بر امپراتور دست داشت بنابراین با کمال اعتماد به نظریات او گوش داد. نور جهان توصیه کرد باید خرم خوبتر تحت مراقبت قرار گیرد. و سپاه تهیه و آماده امر باشند. نور جهان به اقدامات جدی و قاطع اصرار ورزید تا از خطری که بدولت متوجه است جلوگیری بعمل بیاید. در برابر تردد امپراتور از آرزوهای خرم نور جهان اظهار داشت. «کسی در تلاش آله حکومت نمی افتد بلکه میسخراند او را مشغول بدارد. هنگامی که شهزادگان برای احراز شهرت در جا معه می برآیند میل دارند مردم را آله آرزوهای خود قرار بدهند. و جمیعت را برای بدست آوردن حکومت نردبان خود بسازند. کسی که یکبار فریب کاری کرده نباید باو اعتماد نمود. این مسأله بخوبی برای من واضح شده که از لای تبسم های خرم خیانت چنان موج می زند که از ذهن ما در بین بستر گلها.»

پس از مدتی جهانگیر به استدلال ملکه متقاعد گردید و خصوصاً وقتی که مسأله قتل خسرو به اثبات رسید. به عمل جفاکارانه تحریک گردید و در صدد برآمد خرمی را که بخون برادر آورده گشته سخت سرزنش بدهد. خرم برای زدودن نام زشت که در اثر کشتن برادر باو منصوب گردیده بود به حيله متشبث

گردید و چنان اظهار تأسف و اندوه نمود که اکثر کسان بر بیگناهی او عقیده
 کردند و از ارتکاب چنین عمل زشت برکنارش خواندند. روی هم رفته
 امپراتور و ملکه از حيله و دسیسه خرم فریب نخوردند. جهانگیر نامه بسوی
 نوشت و او را از عمل زشتش تنبیه کرد و در عین حال فرمان داد تا جسد خسرو را
 بفرستد. جسد او را بدلی باز آوردند و با احترام تمام بخاک سپردند.

اگر چه شهزاده خرم بیکی از برادر زادگان نور جهان ع-روسی کرده
 بود با آنهم بین او و نور جهان کینه و دشمنی بنیایه رسیده بود که غیر قابل آشتی
 پنداشته میشد. شهزاده متمرّد خوب میدانست که اندوه و الدنیش در اثر نفوذ
 همسر اوست لهذا کوشید تا او را تحت فرمان خویش در آورد. چون آشتی
 با پدرش ممکن نمی نمود بنا بر آن اراده گرفت تا به بغاوتش ادامه بدهد.

جهانگیر در نتیجه مصلحت مشاور خود در صدد برآمد پرسش را آماده اطاعت
 بگرداند. لیکن چون اردوی وی در نقاط مختلف مملکت مصروف عملیات جنگی
 بودند لهذا نمی توانست سپاهی ترقیب و علیه او سوق بدهد. در چنین وضع
 ناچار نامه ای از مهابت خان توصل و رزید که با تمام قوای پنجاب سوی مرکز
 در حال حرکت است و عنقریب با قوای امپراتور روبرو میشود. بعد از مدتی قوای
 جهانگیر با متجاوزین آویخت و آنان را مغلوب گردانید. شهزاده خرم از
 و از گوئی خود دمایوس گردید و میخواست که انحصار کند. برای آنکه لحظه ای از قهر
 و اندوه پدر و ملکه مصئون بماند به کوهستانات سیرات فرار کرد. بدبختی با او
 همراهی کرد و دسته از سپاهش در نا حیتی گبو زیرات بشکست. ولی اسلحه
 بر زمین نگذاشت جهانگیر فیصله کرد تا او را زنده گرفتار کنند. و از وقوع
 جنگ داخلی که به طرفین خساره وارد میشود جلوگیری بعمل بیاید. بنا بر آن
 مهابت خان را بسرکردگی یک دسته سپاه را چپوت که در شجاعت زبان زد
 عوامند بطرف او فرستاد خرم هم عزم کرد از وقوع خطر جلوگیری کند. دریای ناربادا
 و لایت مالو را عبور کرد و برای امحای دشمن به تعبیه نظامی پرداخت. از آنهمه سپاه
 بسیار که در دکن با خود داشت شماری چند با او همراه بودند. هر روز سپاهیان
 از خدمت نظام کناره می گرفتند و صنوف نیروی خرم کمتر شده میرفت. (ناتمام)

اخبار پوهنځی ادبیات

۱- امتحانات نهائی پوهنځی ادبیات که بتاریخ ۱۵ قوس آغاز گر دیده بود تحت نگرانی و مراقبت استادان پوهنځی و دانشمندان کابل بتاریخ ۱۱ جـدی پیاپان رسید درین امتحانات بناغلی علی محمد معاون اول صدارت عظمی، بناغلی دکتور پوپل وزیر معارف، بناغلی محمد اصغر رئیس پوهنتون نیز شرکت ورزید بودند.

۲- بناغلی حسن الشیخ که طور سکا لر شپ شامل پوهنځی ادبیات گر دیده و از تاریخ اول جوزا الی ۲۵ جـدی ۱۳۳۷ به تحصیل مضامین صرف و نحو، املا و انشا و متون پښتو مشغول گر دیده بود، بتاریخ ۲۰ دلو بصوب جمهوریت متحده عرب عودت نمود.

۳- بناغلی سید بهاء الدین مجروح که برای تحصیلات عالی در رشته فلسفه بفرانسه اعزام گر دیده بودند اخیراً بعد از اخذ دیپلوم در فلسفه و روحیات بوطن عودت نموده بحیث استاد پوهنځی ادبیات عزتقرر حاصل نموده اند. (سرايح مفصل شان را در شماره آینه مجله ادب مطالعه می فرمائید)

۴- بتاریخ ۲۹ جـدی ساعت ۲ بعد از ظهر، برای توزیع شهبـا دتنامه های فارغ التحصیلان سال ۳۷ پوهنځی ادبیات، محفلی در کلوب وزارت معارف ترتیب گر دیده بود که در آن بناغلی معین تدریسی وزارت معارف، بناغلی رئیس پوهنتون و دیگر اراکین وزارت معارف، پوهنتون و اعضای تدریسی پوهنځی ادبیات اشتراک نموده بودند. بعد از تلاوت یک آیه مبارکه، بناغلی دکتور غلام عمر صالح؛ کفیل ریاست پوهنځی ادبیات، محفل را افتتاح نمودند. بناغلی صالح بعد از قرائت تاریخچه پوهنځی از انکشافات و تحولات آن یادی نموده فارغ التحصیلان را بحضار معرفی فرمودند.

متعاقباً بناغلی رئیس پوهنتون در تہ بیانیه ای به فارغ التحصیلان و صایای

لازمه گرشزد فرموده خاطر نشان ساختند که فارغ التحصیلان پوهنځی ادبیات و وظائف و وجائب مشکلی در پیش رو دارند. بر فارغ التحصیلان پوهنځی ادبیات است که در احیای مفاخر ملی، روشن ساختن زوایای تاریخ و ترتیب جغرافیای وطن عزیز عملاً مجاهده نمایند و هم با اثر نگارش درامه ها، ناولها تحولی را در نویسندگی رونما سازند

سپس بناغلی دستگیر پنجشیری و محمد صدیق روهی بکفالت فارغ التحصیلان مقالات خود را قرائت نموده آمادگی خود را برای هرگونه جدیت و فعالیت در راه بهبود و ترقی مملکت عزیز ابراز داشتند. محفل بعد از صرف عصر به ساعت ۴ بعد از ظهر پیاپیان رسید.

متن بیانیه دکتر غلام عمر صالح کفیل ریاست پوهنځی ادبیات

به تقریب توزیع شهادتنامه های فارغ التحصیلان سال ۳۷

حضار گرامی!

افتخار دارم که یازدهمین محفل توزیع شهادتنامه های فارغ التحصیلان پوهنځی ادبیات را بحضور معین صاحب تدریسی وزارت جلیله معارف، رئیس صاحب پوهنتون و کافه دانشمندان محترم آغاز مینمایم. و باین موجب لزوم آشنائسته خواهد بود که نخست تاریخچه پوهنځی را به سمع حضار محترم برسانم تا تحولات آنرا خوبتر احساس بتوانند: پوهنځی ادبیات در عهد مترقی شاه معارف پرور ما با اثر پیشنهاد وزارت جلیله معارف بتاریخ ۱۴ عقرب ۱۳۲۳ م راتب مجلس وزراء راطی نموده و به ۲۴ عقرب همین سال بعد از امضای ملوکسانه تاسیس یافته بنام پوهنځی ادبیات در متن فرمان نمبر ۱۹۰۲/۴۳۸۲ مورخه ۲۴/۹/۲۳ صادر گردید. ذیلاقسمتی از پیشنهاد وزارت موصوف را که حاوی مرام تاسیس این مؤسسه باشد به سمع حضار محترم میرسانم: «نظریات برجسته همایونی و هدایات پسی در پی حکومتی معارف موجوده را توان می بخشد که جامعه را از نگاه علمی، فنی و تربیوی زیر تدقق داشته برای رفع مشکلات آن بکوشد و درین راه بتاسیس موء مسات

یک تعداد از اول نمره های سال ۳۷



سلطان عزیز صنف دوم
ادبیات فارسی



محمد حسین یمنی
صنف سوم ادبیات فارسی



محمد صدیق روهی
صنف چهارم ادبیات فارسی



میر ابو القاسم غضنفر
صنف دوم انگلیسی



پروانه صنف دوم
تاریخ و جغرافیه



احمد یعقوب واحدی
صنف اول ادبیات فارسی

در مقصد اقامت
 بهر کس زبان
 بکس یک تع
 و متبعین
 برف بنام
 و ادبیات ای
 ضامن ادبی
 به شامل پرو
 تحصیل
 تاریخی
 حاضر محتر
 است معارف
 حسین رئیس
 و الزام
 بی نموده و
 در کمالهای
 تنظیم و تر
 بابت و در
 برای عالی معارف
 در نهم خان
 اسم افتت
 بجه ابتلایی
 اول بوده و
 درجه
 در سال اول
 سنوات مابعد



تازه و مفیده اقدام نماید. یکی از احتیاجات کنونی تعلیم و تربیه اولاد وطن پیشرفت زبان ملی است که تأسیس یک فاکولته ادبیات را ایجاب میدارد تا درین دانشکده یک تعداد معلمین جوان برای لیسه ها و دارالمعلمین ها، مدققین فضل و دانش و متبعین کلتور و ادب ملی تربیه شوند - و بیاری خداوند و پر تو معرفت بتوانیم از ایشان در موارد فوق برخوردارده باشیم هجالتاً میخوایم شعبه لسان و ادبیات این فاکولته را تأسیس و برای وسعت معلومات شاگردان علاوه بر مضامین ادبی، فلسفه، روحیات، تربیه، تاریخ مدنیت و یکی از السنه غربی را نیز شامل پروگرام درسی سازیم بعد ها حینیکه موعده تدریس است یک تعداد فارغ التحصیلان عرضه داردمانند سائر فاکولته های معاصر شعبه فلسفه و علوم اجتماعی، تاریخ و جغرافیا آنرا نیز یکی بعد دیگر خورایم کشور د .

حضار محترم! مشاهده گردیده که طبق مرام وزارت جلیله معارف و پشتیبانی حکومت معارف پرور پروهنجی ادبیات مراحل خویش را تا حال مرتباً پیموده است. نخستین رئیس این پوهنجی شاغلی عبدالحمی حبیبی بوده که تمام مشکلات مقدماتی را از قبیل تشکیل و تنظیم اداره، جلب استادان و تطبیق پروگرام های درسی را و ارسای نموده و یک کتابخانه، مختصری را نیز بنا کردند.

پروگرام های درسی این پوهنجی طبق نظریه متذکره از طرف هیئت منتخبه ریاست تعلیم و تربیه وزارت جلیله معارف و ریاست مستقل مطبوعات تدوین و ترتیب یافت و در مجالس تاریخی ۳۰ ژوئن، ۶ و ۱۰ جزای ۱۳۲۳ از طرف شورای عالی معارف تحت ریاست وزیر معارف آن عصر (والاحضرت سردار محمد نعیم خان) تحت غرر و مذاقه قرار گرفته تثبیت شد. بتاريخ اول میزان ۱۳۲۳ مراسم افتتاح آن بجا آورده شد.

بودجه ابتدایی ۱۳۲۳ (تشکیلات هفت ماهه) بالغ بر ۷۱۴۵۰۰ - افغانی و ۲۰ پول بوده و در سنوات آینده افزایش نموده چنانچه در سال ۳۷ - ۳۸ مجموع بودجه پلان و عادی آن به ۷۵ / ۱۹۹۴۶۹۲ - افغانی بالغ گردیده.

در سال اول تعداد شاملین منحصر به یازده متعلم بوده و افزایش تعداد طلاب در سنوات مابعد صورت گرفته.

چنانچه در سال ۳۷ تعداد آن به ۱۴۰ نفر رسیده است.

بتاریخ ۲۱ حمل ۱۳۲۵ که مرکز علمی و اداری پوهنځی‌ها بنام پوهنتون کابل تأسیس و بناغلی دکتور عبدالمجید بهیث اولین رئیس آن عـز تقرر حاصل نمودند. در دوره ریاست ایشان انکشاف سریع و توسعه در علوم پوهنځی‌ها بمشاهده میرسید. پوهنځی ادبیات نیز ازین تمایل بسی بهره نمائند. در پیشرفت و تقویه آن قدمهای بس متینی برداشته شد.

در ۱۵-اسد ۱۳۲۵ بناغلی دکتور میر نجم الدین انصاری رئیس پوهنځی ادبیات انتخاب شدند که در دوره ریاست شان اصلاحات و تغییرات ذیل صورت گرفت: هم‌دوش ساختن ادبیات فارسی با ادبیات پښتو، استـخدام استادان دایمی؛ غنی ساختن کتا بخانه پوهنځی و اعزام محصلین بخارج ...

بتاریخ ۲۸ قوس ۱۳۲۸ دکتور انصاری بریاست دارا لتالیف وزارت مقرر و بعوض شان بناغلی میر امان الدین انصاری بریاست پوهنځی گماشته شدند و بدوره ریاست ایشان تعدیلات ذیل بعمل آمد:

حذف تدریس لسان سانسکریت و اوستا از پروگرام های پوهنځی و درج مضامین سیمانتیک و منطق صوری در پروگرامها؛ طبع نوتهای درسی و انکشاف شعبه نشریات، گردشهای علمی، نشر دو مجله ادب و وزمه، افتتاح شعبه تاریخ و جغرافیه ۱۳۳۶ بتاریخ ۱۰ میزان بناغلی میر امان الدین انصاری بهیث معاون دوم ریاست وادی هلمند عز تقرر حاصل نمودند و ریاست پوهنتون اینجانب را بکفالت ریاست پوهنځی ادبیات تعیین نمود.

تحولاتی که بهجریان سال تعلیمی ۱۳۳۷ روداد عبارت از پیشنهاد تدریس سیزده مضمون بود که بعد از تشبیت مجاس استادان بریاست محترم پوهنتون تقدیم نمود، ریاست تو انست بهجریان این سال تعلیمی تنها دو مضمون آنرا اعمال درین پوهنځی ذریعه استادان تدریس بنماید. و این دو مضمون عبارت از تاریخ مدنیت اسلام که دکتور علوی آنرا در صنف دوم تاریخ و جغرافیه تدریس مینماید. مضمون دومین آن تاریخ آرت یا هنری باشد که دکتور پیر کوسان بکملک دکتور عبدالرحیم ضیایی مدیر موزیم کابل، آنرا در صنف دوم تاریخ و جغرافیه تدریس میکند دیگر مضامین

آن که عبارت از السنه سانسکریت ، روسی ، اردو ، علم حفريات کلاسیکی علم قرائت خطوط قدیمه علم آثار مادی ملل ، ادبیات معاصر مقایسوی ، علم مبحث صوت ، گر امر مقایسوی ؛ روحیات حیات اجتماعی و علم کبیه ها باشند به نسبت عدم استادان باصلاحیت تدریس آنها تا حال معطل مانده است .
بر خلاف ریاست پوهنهی ادبیات در پیشنهادهای خویش دو مضمونی را که از ساحه این پوهنهی بعیداند تدریس آنها را تردید کرده است . و این دو مضمون مبادی اقتصاد (که در پوهنهی اقتصاد تدریس میشود) و روحیات جوانان است که شاید در یکی از فصل های روحیات حیات اجتماعی گنجایش خواهد داشت که قبلاً تذکار یافت .

در قسمت اعضای تدریسی به تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۳۶ دکتور پیرکوسان به صفت استاد دائمی پوهنهی ادبیات از طرف ریاست محترم پوهنتون باین ریاست معرفی شد که توسط این استاد ریاست پوهنهی ادبیات ترانست چندین مضامین را تدریس بنماید دکتور پیرکوسان در پوهنهی ادبیات مضامین فلسفه و اخلاق را در صنف چهارم شعبه ادبیات و فلسفه و تاریخ و جغرافیه ، تاریخ آرت را در صنف دوم تاریخ و جغرافیه ، روحیات عمومی را در صنف دوم شعبه ادبیات و لسان فرانسوی را به محصلین فرانسوی خوان تدریس مینماید . علاوه بر آن دکتور موصوف در پوهنهی حقوق هفته چهار ساعت فلسفه را تدریس نموده و بدین ترتیب تعداد ساعات مکلفیت هفته و آرایشان به چهارده ساعه رسیده تکمیل میگردد . ناگفته نماند که ذریعه دو دکتور پیرکوسان است که از طرف سفارت کبرای فرانسه بتعداد ۳۴۵ کتب کلاسیکی ادبی فرانسوی به پوهنهی ادبیات بطور هدیه فرستاده شده که ریاست پوهنهی ادبیات کتباً از سفارت موصوف اظهار امتنان نمود .

بتاریخ ۲۹ جوزای همین سال تعلیمی دکتور هربرت پتزل از طرف ریاست محترم پوهنتون بطور فیلوشپ به پوهنهی ادبیات معرفی شدند . دکتور پتزل که سابقاً نیز مدت چندین سال قبل مصروف مطالعات لهجه های لسان پشتو

بودند برای ادامه این مطالعات و انکشاف لسان ملی ما مکرراً با افغانستان
 نشریف آورده و ریاست پوهنځی ادبیات از حضور ایشان بسکابل استفاده مفیدی
 نموده است چنانچه دکتور پنزل علاوه از دایر ساختن یک سیمینارگر امر پښتو
 درین پوهنځی، که مدت زیاد از یک ماه را دربر گرفت و تعداد زیاد متعلمین
 از آن سر دمند شد؛ به صنف اول و دوم ادبیات پښتوی این پوهنځی لسان پښتو را
 از تاریخ فوق ببعده تدریس نمود. در اخیر سال تعلیمی یک را پوری راجع
 باین سیمینار، حسب درخواست ریاست پوهنځی ادبیات، به لسان پښتو - و تقدیم
 نموده است که نشرات این پوهنځی بملاحظه جامعه خواهد رسانید.

دکتور غلام فاروق اعتمادی نظر بالطاف جلالتماب وزیر صاحب معارف
 و توجه رئیس صاحب پوهنتون از معاونی ریاست تدریسات ابتدایی به پوهنځی
 ادبیات بصف استاد دائمی معرفی شدند که درین پوهنځی به تدریس تاریخ غرب
 و میتودولوژی صنف چهارم تاریخ و جغرافیه معروف و مکلف میباشند.
 از همین نقطه نظر اعضای تدریسی اخیراً بناغلی بهاءالدین خان مجروح یکی از فارغ
 التحصیلان لیسه استقلال که بفرض تحصیلات مزید در فرانسه عزیمت نموده
 بودند بعد از اخذ دیپلوم مخصوصاً در روحیات و فلسفه لیسانس خویش را از یونی
 وابسته مانپور له فرانسه استحصالی نموده به پوهنځی ادبیات بصف استاد دائمی
 معرفی شده اند که در سال تعلیمی ۱۳۳۸ تدریس مضامین مختلف مربوط شق
 خود را به عهده خواهند داشت.

بالاخره شاید بار اول در تاریخچه پوهنتون افغانستان تبصره شده باشد که
 متعلمین خارجی برای کسب مزید علم و ثقافت افغانی در وطن ما آمده و طور
 مجانی در شقوق خویش مصروف تحصیل میباشند امتیاز اینگونه مطالعات را
 پوهنځی ادبیات بجزریان سال تعلیمی ۱۳۳۷ حائز شده است.

چنانچه بجزریان این سال تعلیمی دو نفر چینایی شاغلو زین شمن و یه بی لیان بناغلی و
 حسن الشیخ محصل جمهوریت متحد عرب در کورس های مخصوص پوهنځی
 ادبیات مصروف مطالعات لسان پښتو و ثقافت افغانی بوده در حالیکه بناغلی

عثمانوف روسی نسبت به قدم لسان و ادبیات پشتو مستقیماً در صنف اول شعبه ادبیات پشتو پذیرفته شدند. محصلین فوق بعنوان سکالر شپ از طرف ریاست پوهنتون به پوهنځی ادبیات معرفی و بدروس خویش ادامه میدهند.

حضرات محترم! پوهنځی ادبیات بجزریان سال تعلیمی ۱۳۳۷ حائز پانزده نفر استاد دائمی داخلی و یک استاد ائمی خارجی بوده و این استادان بعد از درجه بندی قرار شرح ذیل اند.

پوهنځی ادبیات عملا دارای ۲ پوهاند

۴ پوهنوال

۴ پوهنمل

۱ پوهنیار

۴ پوهیالی میباشد.

تحت مساعی و همکاری استادان معظم فوق در پوهنځی ادبیات بجزریان سال عملاً ۱۴۰ متعلم تدریس شده اند که از آن جمله در اخیر سال، ۹۰ نفر کامیاب و ۳۲ نفر مشروط و ۶ نفر ناکام و ۱۲ نفر محروم گردیدند.

تعداد فارغ التحصلان صنوف نهایی پوهنځی ادبیات در سال تعلیمی ۳۷ از نظر تعداد قابل تبصره است چنانچه نسبت به تمام سالهای گذشته زیاد میباشد در سال ۱۳۲۷ پوهنځی ادبیات بار اول ۳ نفر فارغ التحصیل بجامعه هر ضه نمود حالانکه در سال ۱۳۳۷ تعداد آن به ۲۷ نفر بالغ گردیده.

از جمله ۲۷ فارغ التحصیل ۲۰ آن از شعبه ادبیات و فلسفه و ۷ آن از شعبه تاریخ و جغرافیه میباشد.

ریاست پوهنځی ادبیات شخصاً و کفالتاً از طرف اعضای تدریسی و اداری این پوهنځی از مصمم قلب بفرارغ التحصیلان پوهنځی ادبیات تبریک گفته موفقیت ایشان را در وظایف و تکالیف آینده ایشان از خداوند متعال خوراهاست.

ریاست پوهنځی ادبیات از تمام ذواتیکه در پیشبرد امور تدریسی و اداری پوهنځی ادبیات باین ریاست همکاری نموده و مینمایند اظهار سپاسگذاری میکند.

فارغ التحصیلان شعبه ادبیات و فلسفه

- | | |
|------------------------|------------------------|
| ۱- محمد صدیق روهی | ۱۱- حیات الله بامی |
| ۲- محمد کاظم آهنگ | ۱۲- محمد یاسین نسیمی |
| ۳- غلام دستگیر پنجشیری | ۱۳- محمد کامل منور |
| ۴- عبدالحق احمدی | ۱۴- غلام سخی امین صافی |
| ۵- حیات الله ساکا | ۱۵- سعد الدین |
| ۶- محمد ناصر باهمی | ۱۶- غلام حیدر یزدانی |
| ۷- غلام رسول سینایی | ۱۶- محمد یوسف |
| ۸- میر محمد حسن فدا | ۱۸- عبد القادر هرانی |
| ۹- عبدا لحلیم خاورین | ۱۹- محمد نبی |
| ۱۰- غلام نبی نوشاد | ۳۰- عبدالرشید سرحدی |

فارغ التحصیلان شعبه تاریخ و جغرافیه

- | | |
|-----------------------|---------------------------|
| ۱- میر عبدالرزاق مشرف | ۵- میر غلام دستگیر میرزاد |
| ۲- پاینده محمد سرهنگ | ۶- سید نورالله کلالی |
| ۳- محب الله رحمتی | ۷- سید جلال الدین خلوتی |
| ۴- عبد الوکیل حکیمی | |

رفتم به طبیب و گفتمش بی-مارم از اول شب تا به صبح-حریب-دارم
 در مانم چیست؟
 نبضم چو طبیب دید، گفتمت از سر لطف جز عشق نداری مرضی پندارم
 معشوق تو کیست؟
 پیشش بشو و درد دل خویش بگوی و ز لعل لبش کام دل ریش بجوی
 تا بتوان زیست
 گفتم ز غمش همیدوم کوی بکوی نبو دغم احوال منش یک سرموی
 بر من بگوییست

مترجم: هاله

یگی

از نامه‌های ناپلیون

ویرونا ۱۳، نوامبر، ۱۷۹۶

دوستت ندارم، نه بصورت جدی؛ برعکس، از تو بدم می‌آید، از نیرنگ تو، از کمروسی تو و از نادانی تو. چرا نامه‌ای نمی‌فرستی؟ مگر همسرت را دوست نداری؟ این را هم میدانم که نامه‌ها با آنچه حالت شورانگیزی می‌بخشد. پنج‌شش سطری ننوشتی و آنهم سرسری.

همسر عزیز! روز همه روز چه میکنی؟ کدام گرفتاری مهم است که ترا از نوشتن بد لدا ده مهربان و با وفایت باز میدارد؟ آن چیست که عشقت را خفه و نابود میسازد؟ آن کدام موجر دز نظر فریب است که با جاذبه سحرآمیز خود بر قلبت حکمروایی کرده‌تر ادره‌ورد همسرت بی‌اعتنا میسازد؟

جوزفین عزیز! شبی بسی خیر داخل اطاعت گردیده بانگ‌های حریص و پراز شوق بتو خیره خواهم شد. راستی، ملکه احلام و آرزوهایم! دوری تو مرا رنج میدهد، چطور روامیداری که از حالت بیخبر باشم. پس ازین چنان مباش، چند سطری بنگار؛ از چیزهایی که میتواند قلبم را از احساسات سرور آمیز آگنده سازد. امید است بزودی در بین بازوانم خردت کرده غرق هزاران بوسه آتشینت سازم.

بوناپارت

شرح اشتراك

محصلین و محصلات	۱۲	افغانی
مشترکین در مرکز	۱۵	»
مشترکین در ولایات	۱۸	»
در خارج	۲	دالر

آدرس

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات
شهر نو - جاده شیرعلی خان
کابل
افغانستان

قیمت یک شماره ۳ - افغانی

مہتمم: عبدالحق احمدی

ذو القعدة سنة ١٢٠٤

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**